

A historical approach to the strategy of conditionalizing the king's power and the issue of fundamental rights (The Iranian Constitutional Experience)



Mohammad Ali Akbari

Professor, Department of History, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran
m. Akbari@sbu.ac.ir



Abstract

The monarchy, as the major model of Iranian government, was reproduced in the Islamic period with changes and transformations but with the preservation of its formative elements. The "Islamic monarchy", along with the caliphate and until the caliphate lasted, was the most important major model of governance, at least in the Islamic East. The Islamic monarchy was based on the "independence" of the king's power from the subjects. It was during the constitutional movement, and in the process of developing a new legal system, that the necessity of limiting the king's power and recognizing the civil rights and liberties of the nation emerged. Accordingly, the main question of the present discourse was formulated as follows: What legal framework would make it possible and established by paying attention to the limitations and possibilities of that historical moment of "establishment" to constitutionalize the king's power and civil rights and liberties?

Journal of Research and
Development in Public Law

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 3 | No. 5 | spring and summer
2026
(Original Article)

<https://jrpl.illrc.ac.ir>

DOI:
10.22034/jrpl.2026.737182

The method in the present study should be considered a "subject-based historical method" and not an event-based method that makes a subject historically problematic and analyzes and examines it in a context and through contextual exploration. In light of the research data, the results of the research can be stated as follows: At the initial core of the strategy of conditionalizing the king's power was the removal of legislative power from the monarchy and its transfer to the newly established institution of the National Consultative Assembly (the elected assembly of the people). As a result of these legal decisions, the king changed from a sultan with authority to a king who signed the decrees approved by the assembly for implementation and had no authority to oppose them. The results of this research also revealed that the issue of the Citizens' Rights was at the center of the implementation of the legal form of this new political order. A challenge that expressed the existence of important intellectual-political tendencies among the ranks of the constitutionalists. The advocates of Mashru'eh constitutionalism was the most important intellectual-political current that was revealed in determining the limits of the nation's rights. Of course, liberal and social democratic narratives also showed another side of this gap over the extent of the nation's rights. In any case, in the end, it was the balance of political forces between the parties to the conflict that determined the legal form resulting in the limits of the nation's rights in the document of the Constitution and the Amendment. In establishing the new constitutional political system, the rights of the nation were accepted with reservations about the limitations arising from the boundaries of the jurisprudential narrative.

Keywords: Constitutionalism, Ancient Monarchy, Constitution and Amendments, Legitimacy, Rights of the Nation



رویکردی تاریخی به راهبرد مشروط‌سازی قدرت پادشاه و مسأله حقوق اساسی (تجربه مشروطه ایرانی)

استاد گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی،
تهران، ایران

m. Akbari@sbu.ac.ir

محمدعلی اکبری



دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق عمومی
پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۳ | شماره ۵ | بهار و تابستان ۱۴۰۵
(مقاله پژوهشی)

<https://jrpl.illrc.ac.ir>

DOI:

10.22034/jrpl.2026.737182

چکیده

پادشاهی، به مثابه کلان‌الگوی حکمرانی ایرانی، در دوره‌ی اسلامی با تحول و تبدیلی‌هایی ولی با حفظ عناصر شاکله بخش خود، باز تولید شد. «سلطنت اسلامی»، در کنار خلافت و تا زمان دوام خلافت، مهم‌ترین کلان‌الگوی حکمرانی، دست کم در قلمرو شرق اسلامی بود. سلطنت اسلامی بر «مستقله» بودن قدرت پادشاه از رعایا ابتناء داشت. به هنگام جنبش مشروطه و در جریان تدوین نظام حقوقی جدید بود که لزوم مشروط کردن قدرت پادشاه و برخورداری ملت از حقوق و آزادی‌های مدنی ملت مطرح شد. بر این اساس، پرسش اصلی گفتار حاضر به این ترتیب صورت‌بندی شد که توجه به محدودیت‌ها و امکانات آن لحظه‌ی تاریخی «تأسیس»، مشروطه‌کردن قدرت پادشاه و تثبیت حقوق و آزادی‌های مدنی در کدام چارچوب حقوقی با عطف ممکن و تثبیت شد؟

روش پژوهش حاضر «روش تاریخی موضوعی» است، نه رویکردی رخدادمحور. در این روش، یک موضوع به نحو تاریخی مسئله‌مند می‌شود و در متن کاوی زمینه‌مند، پدیدار تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

در پرتو داده‌های پژوهش می‌توان نتایج تحقیق راه به این ترتیب بیان داشت: در هسته‌ی اولیه راهبرد مشروط‌سازی قدرت پادشاه، ستاندن قدرت قانونگذاری از نهاد سلطنت و واگذاری آن به نهاد جدید التأسيس مجلس شورای ملی [مجلس منتخبان ملت] قرار داشت. در نتیجه‌ی این تصمیمات قانونی، پادشاه از «سلطان صاحب فرمان» به شاهی تبدیل شد که مصوبات مجلس را برای اجرا توشیح می‌کرد و اختیاری برای مخالفت با آن‌ها نداشت. همچنین نتیجه این پژوهش، این مهم را نیز آشکار کرد که مسأله‌ی حق ملت به عنوان شهروندان در کانون برقراری صورت حقوقی این نظم جدید سیاسی قرار داشت. چالشی که بیانگر وجود گرایش‌های فکری-سیاسی مهمی در میان صفوف مشروطه‌خواهان شد. مشروطه‌خواهی، مهم‌ترین جریان فکری-سیاسی بود که در تعیین حدود حقوق ملت، آشکار شد. البته روایت‌های لیبرالی و سوسیال دموکراسی نیز سویه‌ای دیگر از این شکاف بر سر میزان حقوق ملت را نشان دادند. به هر روی، در نهایت این موازنه قوای سیاسی طرفین منازعه بود که صورت حقوقی حدود حقوق ملت را در قانون اساسی و متمم آن رقم زد. در تأسیس نظام جدید سیاسی مشروطه، حقوق ملت با تحفظ نسبت به محدودیت‌های ناشی از مرزهای روایت فقهی پذیرفته شد.

کلیدواژه‌ها: مشروط‌سازی، نظام سلطنت قدمایی، قانون اساسی و متمم، مشروطه‌خواهی، حقوق ملت.

مقدمه

پادشاهی یکی از نخستین و با دوام‌ترین اشکال حکمرانی، پس از پیرسالاری نظام‌های قبایلی نخستین، در تاریخ حکومت‌ها شناخته شده است. ارسطو در کتاب «سیاست» نظام‌های پادشاهی را بر پنج گونه از یکدیگر متمایز می‌کند: اول، پادشاه-پهلوان، که بر پایه رضایت مردم استوار بود و وظیفه جنگ، دادرسی و رهبری آیین‌های دینی را به عهده داشت؛ دوم، پادشاه نوع بربر، که حکومت استبدادی موروثی اما بر طبق قانون بود؛ سوم، پادشاهی فرمانروایان موسوم به ازومنته، که نوعی حکومت ستمگر [تیرانی] منتخب بود؛ چهارم، پادشاهی نوع اسپارتی، که فرماندهی موروثی بر سپاهیان قلمداد می‌شد. و پنجم، شهریاری یگانه که بر همه‌ی امور حاکم بود. پادشاهی مطلق نوعی پدری بر یک شهر و یا یک یا چند قوم به حساب می‌آمد. (ارسطو، ۱۳۷۱: ۱۴۳-۱۴۴) وی درباره پادشاهی نوع بربر که مشخصاً نوع پادشاهی ایرانیان باستان را مد نظر داشت، می‌گوید «قدرت و اختیاری که این نوع حکومت‌ها دارند، آن‌ها را به حکومت‌های تورانی [ستمگر] همانند می‌سازد، مگر از این حیث که قانونی و موروثی‌اند». وی در ادامه علت برآمدن چنین پادشاهی در ممالکی مانند ایران را چنین توضیح می‌دهد که «مردم بربر بیشتر از مردم هلن به فرمانبرداری و چاکری خو گرفته‌اند و بیشتر آسیایی‌اند تا اروپایی.» (همان‌جا، ص ۱۳۹) به بیان روشن، ارسطو، وجود «خو و طبعی» خاص در میان ایرانیان را منشاء پادشاهی تیرانی در این سرزمین قلمداد می‌کند.

به روایت فردوسی، در سنت باستانی ایرانی نیز دو نوع پادشاهی از یکدیگر متمایز بودند: پادشاهی عدالت‌ورزانه و پادشاهی ستمگرانه. فریدون و ضحاک، به ترتیب بیانگر دو نوع پادشاهی قلمداد می‌شوند. (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۶۰-۵۵) در اندیشه مردم ایران باستان، به گفته مجتبایی، «شاهی خوب و به آئین و دادگرانه» مقامی بود که «فضیلت‌های بایسته ی آن به کمالات الهی شباهت و نزدیکی تام داشت». چنین شاهی «برگزیده‌ی خدا»^۱ و شبیه‌ترین کس به او شناخته می‌شد. کسی که «مظهر صفات خداوند و نماینده‌ی او در روی زمین» و او هر چه کند «به خواست و تأیید الهی» است و حکمرانی‌اش، در حقیقت «پادشاهی خداوند در این جهان» است. (مجتبایی، ۱۳۹۹: ۱۴۸) در مقابل شاهی که داد

۱. مندرج در سنگ نبشته‌ی داریوش در شوش.

و آئین الهی را نگاه ندارد و ظلم و ستم بر مردم روا دارد، کارگزار نیروهای اهریمنی خواهد بود و جهان را به تباهی خواهد کشید. در متن «دینکرت» نیز، این دو نوع فرمانروایی چنین از یکدیگر متمایز شده‌اند: پایه‌های پادشاهی خوب «دانایی و راستی و نیکی است و زمان آن زمان ایزد است و نشان آن گسترش داد اندر جهان، آبادانی و آسودگی و دانایی و راستی و نیکی» است. در مقابل، پایه‌ی شاهی بد بر «نادانی و دروغ زنی و زشتکاری است، و زمان آن زمان دیوان است؛ نشان آن آلودگی جهان به بیدادگری است و دشواری و ویرانی و نادانی و دروغ زنی.» (به نقل از مجتبیایی، همان‌جا: ص ۱۵۱)

پادشاهی، به مثابه کلان الگوی حکمرانی ایرانی، در دوره‌ی اسلامی با تحول و تبدیل‌هایی ولی با حفظ عناصر شاکله بخش خود، باز تولید شد. «سلطنت اسلامی»، در کنار خلافت و تا زمان دوام خلافت، مهم‌ترین کلان الگوی حکمرانی، دست کم در قلمرو شرق اسلامی بود. سلطنت اسلامی بر «مستقله» بودن قدرت پادشاه از رعایا ابتناء داشت. البته قدرت مستقله ای که به هنگام بکار گرفته شدن، به وسیله‌ی قواعد شرعی، رویه‌های عرفی و آداب اخلاقی تا حدودی «مقید» می‌شد. به بیان روشن، قدرت پادشاه، دست کم از حیث نظری و در مقام تأسیس، مستقله و به هنگام اعمال آن تا حدودی مقید به حدود شرع، عرف خاص شهریاری و اخلاق پادشاهانه بود. خواجه نظام الملک طوسی در «سیاستنامه» و امام محمد غزالی در «نصیحه الملوک»، به ترتیب، رویه‌های معمول و حدود شرعی پادشاهی را مفصل‌بندی کرده‌اند.^۱ سعدی نیز در «بوستان» و «گلستان» ذیل پرداختن به اخلاق پادشاهان چهارچوب‌های سلطنت قدمایی را به خوبی صورت‌بندی کرده است.^۲

البته باید در نظر داشت که در کلان الگوی قدمایی، مقید بودن قدرت سلطان، نافی مستقله بودن آن نبود. اصطلاح «مالک الرقاب» ناظر به صاحب جان رعایا بودن ناظر به معنای دیگری از قدرت مستقله پادشاه در کلان الگوی حکمرانی پادشاهی قدمایی به حساب می‌آید. مؤلف ناشناس رساله «کتابچه قانون یا سیرت ناصری» در سال ۱۲۹۴ ق.

^۱ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: خواجه نظام الملک، سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران ۱۳۱۱؛ و غزالی امام محمد، نصیحه الملوک، تصحیح مجدد و حواشی استاد جلال الدین همایی، انتشارات بابک، تهران ۱۳۶۱.

^۲ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به شیخ اجل سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، نشر کتاب پارسه، تهران ۱۴۰۳.

در معرفی ویژگی‌های سلطنت مستقله‌ی قدمایی عصر قاجار، چنین می‌گوید «هرگاه اوامر و نواهی بدون مداخله غیر راجع به شخص سلطان باشد، آن سلطنت مستقله خواهد بود و چنانچه غیر از سلطان را در امور دولتی شرکت هم رسد آن سلطنت غیرمستقل خواهد بود و این سلطنت مستقل که محل بیان است و دولت به او مربوط است.» (مجله کانون وکلا، ۱۳۸۳: ۱۰۰) همچنین در رساله «اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه» در بیان سلطنت مستقله در دوره مقارن مشروطیت گفته می‌شود که «ملخص معنای آن استیلای اراده شخصیه ملوکانه است بر تمام امور مملکت، نوعی باشد یا شخصی؛ به هر نحو که شهوت یا غضب او اقتضا کند؛ چه این که به حال ملک یا ملت مفید باشد یا مضر. چنانچه سیره عملیه کثیری از پادشاهان جور در مملکت ایران بر این نحو جاری بوده. از هر کس هر چه خواستند گرفتند و به هر کس که خواستند دادند و در نفوس و اعراض و اموال مردم معامله ملکیه علی الاطلاق نمودند و اگر هم رعیت در مقام تظلمی برآمد، بایست به نحو التماس و استدعا از مالک علی الاطلاق خود به تضرعات و استشفاعات، او را به مقام ترحم و تلافی بیاورد تا اگر بخواهد به کرم خود تفضلی کند، والا رعیت را در مقابل پادشاه حق سؤال و جواب و چون و چرا نیست. «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (زرگری نژاد، ج ۲، ۱۳۸۷: ص ۲۱۴) و در رساله دیگری آمده است که «قدرت تامه و تصرفات عامه و اوامر مستبده شخص سلطان در انتظام مهام امور داخله مملکتی؛ یعنی مالک‌الرقاب و ناقد الکلمه و نافذالحکم باشد در تمام ممالک متصرفه خود به هر نحوی که اراده کند بتواند طلب نماید و به هر نوعی که طلب کند، بتوان اخذ نماید و هر که را بخواهد مکافات و مجازات بی جهت بنماید، بتواند نمود. ملت متبوعه او را قوه منع و قدرت دفع و فرار از افکار ایشان ممکن نباشد و از دلخواه و خواهش او نتوانند تخلف بنمایند.» (همان: ۳۶-۳۷)

از پس جنگ‌های ایران روس و به هنگام آشنایی ایرانیان با مدنیت و سیاست مغرب زمین، بدیل‌های حکمرانی جدید فرنگی چهره‌ی خود را در ایران آشکار ساختند و اندک اندک در ذهن و اندیشه‌ی بخشی از نخبگان، تأسیس نظام حکمرانی به سبک و سیاق اروپائیان، راه علاجی شد برای غلبه بر ناتوانی دولت و برون‌رفت از بن‌بست تاریخی آن روزگاران. دوره‌ی مهم سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، زمانه‌ی تاریخی بود که این مهم خود را آشکار کرد و کوشش‌هایی نیز برای انتظام دولت به سیاق تجربت مدرن، توسط

دیوانسالاران اصلاح طلبی مانند امیرکبیر^۱ و میرزا حسین خان سپهسالار^۲ صورت گرفت و تغییراتی بر آن پایه در صورت حکمرانی نیز به عمل آمد، ولی این کوشش‌ها ناقص، نابسند و ناپایدار بودند و در عمل نتوانستند، نظام حکمرانی جدیدی را در ایران پی‌ریزی کنند؛ لذا علیرغم تلاش‌های صورت گرفته نظام پادشاهی قدیم به راه خود ادامه داد. در آن زمانه، منورالفکرانی نیز ظهور کردند و ایده‌هایی را برای گذار به حکمرانی جدید ساخته و پرداخته کردند. میرزا ملکم خان و مستشارالدوله از مهم چهره‌های این جریان بودند.

گام مهم در تأسیس حکمرانی [سلطنت] جدید در دوره جنبش‌های اعتراضی سال‌های ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵.ش خود را آشکار ساخت و لزوم مشروط‌سازی قدرت پادشاه را در چهارچوب سلطنت مشروطه مطرح کرد. در جریان جنبش مشروطه و تدوین نظام حقوقی جدید برای مشروط کردن قدرت پادشاه، موضوع حقوق و آزادی‌های مدنی ملت نیز مطرح شد. این امر خصوصاً به هنگام تدوین متممی برای رفع نواقص قانون اساسی، به نوبه خود، موجب ایجاد چالش‌های فکری-سیاسی دیگری در لحظه‌ی «تأسیس» نظام سیاسی جدید شد. بر این اساس، پرسش اصلی گفتار حاضر را به این ترتیب می‌توان صورت‌بندی کرد که، در آن لحظه تاریخی «تأسیس»، راهبرد مشروطه کردن قدرت پادشاه چگونه متعین شد و در این صورت‌بندی جدید سیاسی، کدام ترتیبات از حقوق و آزادی‌های مدنی توانست خود را در قالب سند قرارداد جدید سیاسی تثبیت کند؟

فریدون آدمیت در کتاب «مجلس اول و بحران آزادی (ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران)»، با تمرکز بر منازعات فکری و سیاسی مجلس اول، شکل‌گیری بحران آزادی و اختلاف جریان‌های مؤثر در نهضت مشروطه را تحلیل کرده و روایت خود را از ایدئولوژی مشروطه‌خواهی ارائه داده است. با این حال، تمرکز این اثر بر منازعات سیاسی و ایدئولوژیک مجلس اول است و راهبرد حقوقی و تاریخی مشروط‌سازی قدرت پادشاه و چگونگی انتقال اقتدار قانون‌گذاری از سلطنت به مجلس را به‌عنوان مسئله اصلی پژوهش مورد توجه قرار نمی‌دهد. همچنین منصوره اتحادیه در کتاب «پیدایش و تحول احزاب

^۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، خوارزمی، تهران ۱۳۹۷.

^۲- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، خوارزمی، تهران

سیاسی مشروطیت (دوره‌های یکم و دوم مجلس شورای ملی)، ضمن بررسی شکل‌گیری و تحول احزاب سیاسی، به تعارضات سیاسی مجلس، چالش‌های ناشی از آن و نیز برخی نارسایی‌های حقوقی و قانونی نظام مشروطه پرداخته است. با این حال، مسئله مشروط‌سازی قدرت پادشاه، انتقال اقتدار قانون‌گذاری از سلطنت به مجلس و نسبت آن با تثبیت حقوق ملت، محور اصلی این اثر نیست و در قالب یک مطالعه مستقل تاریخی بررسی نمی‌شود.

در همین راستا، داود فیرحی در کتاب «آستانه تجدد: در شرح تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله»، ضمن بررسی منازعه فکری میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان، دیدگاه میرزای نائینی درباره مشروعیت نظام مشروطه، حکومت قانون و محدودسازی قدرت سلطنت بر مبنای فقه شیعه را تبیین کرده است. با این حال، رویکرد اثر عمدتاً اندیشه‌محور و معطوف به تحلیل مبانی نظری نائینی است. از سوی دیگر، عبدالهادی حائری در کتاب «تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق»، ضمن بررسی نقش روحانیت شیعه و ایرانیان مقیم عراق در نهضت مشروطه، دیدگاه‌های مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان درباره حکومت، قانون و مشروعیت نظام مشروطه را تحلیل کرده است. با این حال، تمرکز اصلی اثر بر نقش تشیع و روحانیت در تحولات مشروطه است و مسئله مشروط‌سازی قدرت پادشاه را بیشتر در چارچوب این تحولات مورد توجه قرار می‌دهد. علاوه بر این، سیدجواد طباطبایی در کتاب «ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت»، در بحث دولت قانون به مفاهیمی چون حقوق اساسی ملت، حکومت قانون و قانون اساسی پرداخته و این مباحث را در چارچوب تاریخ اندیشه سیاسی ایران تحلیل کرده است. رویکرد این اثر نیز عمدتاً معطوف به تبیین مبانی نظری و تحول مفاهیم سیاسی است.

در کنار این آثار، مانگول بیات در کتاب «Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909»، با تمرکز بر نقش تشیع در انقلاب مشروطه، منازعات سیاسی و فکری میان مشروطه‌خواهان، دربار و سلطنت قاجار را بررسی کرده و تأثیر این تقابل‌ها را بر روند تحولات مشروطه تحلیل کرده است. همچنین ژانت آفاری در کتاب «انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵-۱۲۹۰)» روند انقلاب مشروطه، نقش نیروهای اجتماعی و سیاسی و نیز منازعات میان مشروطه‌خواهان، دربار و سلطنت را بررسی کرده و تأثیر این تقابل‌ها را بر شکل‌گیری نظام مشروطه تحلیل کرده است.

بررسی آثار یادشده نشان می‌دهد که هر یک از آن‌ها از منظری خاص، همچون تاریخ اندیشه سیاسی، نقش روحانیت، احزاب، نیروهای اجتماعی یا منازعات سیاسی، به انقلاب مشروطه پرداخته‌اند. مروری بر پژوهش‌های گسترده موجود گویای این امر است که درباره‌ی مشروطیت ایران و امر حقوق عمومی تحقیقات بسیار متنوع و شایسته‌ای در قلمرو مطالعات حقوقی صورت گرفته است و از این نظر پژوهش حاضر ادعای گفتن سخن تازه‌ای را نمی‌تواند داشته باشد. آنچه این تحقیق به دنبال آن است، خوانشی تاریخی از پیوند راهبرد مشروط‌سازی قدرت و امر حقوق عمومی به مثابه پدیداری تاریخی است و نه پژوهشی حقوقی. بدیهی است که در نهایت در این تحقیق صورت‌بندی حقوقی مشروط‌سازی قدرت و امر حقوق عمومی در تجربت مشروطیت ایران، هسته‌ی اصلی گفتار حاضر را تشکیل می‌دهد؛ با این تفاوت که در مقام یک مواجهه‌ی تاریخی، این امر در بستر تحولات تاریخی و در پیوند با امکانات و محدودیت‌های زمانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر این اساس، روش پژوهش حاضر «روش تاریخی موضوع‌محور» است، نه «رخدادمحور». این روش یک موضوع را به‌نحوی مسئله‌مند می‌کند که تمرکز تحقیق بر ساحت موضوعی یک پدیدار تاریخی قرار گیرد. همچنین، این موضوع مسئله‌مند در متن پویش زمینه‌مند تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در توضیح باید تأکید کرد که روش تاریخی موضوع‌محور، با «تاریخ مفهومی» و نیز «تاریخ اندیشه» تفاوت دارد؛ زیرا در آن دسته از پژوهش‌ها، اندیشه‌ها یا مفاهیم، موضوع اصلی تحقیق به شمار می‌آیند؛ حال آنکه در پژوهش حاضر، اندیشه‌ها و مفاهیم تنها یکی از عناصر مؤثر در تبیین یک پدیدار تاریخی‌اند و در کنار سایر زمینه‌های سیاسی، حقوقی، اجتماعی و غیره مورد تحلیل قرار می‌گیرند. از این رو، در این نوشتار اندیشه به‌مثابه موضوع مستقل پژوهش مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد، بلکه دامنه پژوهش اعم از مطالعه صرف اندیشه‌ها و مفاهیم است.

۱- کوشش برای مشروط کردن قدرت پادشاه

۱-۱- جنبش عدالتخانه خواهی

با سقوط میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم در جمادی الثانی ۱۲۲۱ ه.ق، عین‌الدوله شاهزاده قاجاری با عنوان «وزیراعظم» روی کار آمد. دوران حکومت عین‌الدوله به لحاظ اتفاقات مهمی که در آن رخ داد، در بررسی چگونگی پیدایش جنبش اعتراضی و رویارویی رژیم کهن با آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. عین‌الدوله تلاش خود را برای بهبود نسبی اوضاع مالی آغاز کرد. بحران مالی و خالی بودن خزانه موجب شد تا صدراعظم ناچاراً

بیشتر هم خود را مصروف سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی کشور کند. در همین راستا، اقدامات مسیو نوز بلژیکی و همکارانش، که از زمان صدارت میرزا علی خان امین الدوله برای تنظیم امور گمرگی به ایران آمده بودند، در اخذ مالیات بیشتر از کالاهای وارداتی توسط تجار به داخل کشور، مورد حمایت عین الدوله قرار گرفت. این عمل با مخالفت شدید تجار روبه‌رو شد و آنان با تحصن در حضرت عبدالعظیم و بستن بازار در برابر عین الدوله و دستگاه مسیو نوز بلژیکی جبهه‌گیری کردند. نماینده «حبل المتین» که در عبدالعظیم با متحصنین به گفتگو نشسته بود، درخواست‌های آنان را در سه اصل گزارش کرد: اول، آن که از تعرفه گمرکی جدید صرف‌نظر شود. دوم، از تعدی مأموران گمرکی نسبت به تجار، جلوگیری شود و سوم، دست نوز بلژیکی و همکارانش از تصدی گمرکات کشور قطع شود. (کسروی، ۱۳۶۷: ۵۱) علاوه بر این در چنین اوضاع و احوالی، عکسی از نوز و همکارانش در لباس روحانیت منتشر شد که نارضایتی روحانیان را دامن زد. در همین زمان مظفرالدین شاه، تدارک سفر دیگری را به فرنگ می‌دید و از عین الدوله درخواست کرده بود تا بودجه لازم را به طریقی تأمین کند. عین الدوله درصدد بود با برآوردن خواست شاه، موقعیت خویش را تثبیت کند. وی با روس‌ها به مذاکره پرداخت و بیست کرور تومان از آنان قرض گرفت. (هاشم محیط‌مافی، ۱۳۶۳: ۸۲)

تقارن این دو حادثه یعنی تحصن تجار در حضرت عبدالعظیم و سفر شاه به فرنگ، باعث نگرانی‌های زیادی در دربار شد. از این‌رو محمدعلی میرزا نایب‌السلطنه، ولیعهد، به وساطت پرداخت و از تجار خواست که تا برگشت شاه از فرنگ، خویشتن‌داری کنند. تجار هم که حرکت مقطعی خود را موفق دیدند، با درخواست ولیعهد موافقت کردند. البته تجار در این راه تنها نبودند و بخشی از روحانیون و درباریان نیز با آنها همراه شده بودند. جدای از آنانی که در شعله‌ور ساختن آتش این شورش مقاصد شخصی خود را دنبال می‌کردند، می‌توان در این جریان دو گروه با هدف سیاسی معین را تشخیص داد: گروه اول، دشمنان متعدد حکومت قهر و فشار عین الدوله و گروه دوم، عناصر معترض پنهان که هدف‌شان ضربه‌زدن به سلسله قاجار، از طریق تاختن به دستگاه حاکم بود. به دنبال این مسئله يك سلسله حوادث پی‌درپی رخ داد که موجب مقابله مردم با حکومت شد.

واقعۀ ساختمان بانک روس، رخداد سیاسی مهم دیگری بود که روند اعتراضات سیاسی را در تهران شدت بخشید. روس‌ها برای تأسیس ساختمان بانک خود در محل قبرستان

متروک تهران، از حاجی شیخ فضل‌الله نوری در قبال پرداخت وجه، مجوز دریافت کردند. اما طباطبایی و بهبهانی، هم به دلیل مخالفت با هرگونه حضور خارجی‌ان، چه به صورت سیاسی و چه اقتصادی، و هم به دلیل آن که این اقدام با نظر شیخ فضل‌الله، حامی سیاست‌های صدراعظم خودکامه وقت، عین‌الدوله، انجام شده بود، با آن به شدت مخالفت کردند. گروه‌های پیرامونی این دو چهره و دیگر گروه‌هایی که به دنبال بهانه‌های سیاسی برای ابراز مخالفت علیه حکومت بودند، با تلاش‌های تبلیغاتی خود، توده‌های مذهبی و طلاب را به صحنه‌ی مخالفت با حکومت کشاندند. علمای نجف نیز که حفظ حدود اسلام و جلوگیری از سلطه کفار بر مسلمین را از وظایف دینی خود می‌دانستند، ناخشنودی خود را از عمل بانک روس اعلام داشتند. (کسروی، همان‌جا: ۵۵) سرانجام گروهی از مردم و طلاب که از طرف علماء بسیج شده بودند، به ساختمان نیمه تمام بانک روس حمله و آن را با خاک یکسان کردند؛ حکومت نیز مجبور شد بیست هزار تومان خسارت بانک را پرداخته و به دستور شاه از علما نیز بازخواستی صورت نگرفت.

هم‌زمان با افزایش قیمت قند در پی جنگ روسیه و ژاپن، حکومت عین‌الدوله در شرایط دشواری به سر می‌برد و نارضایتی عمومی ناشی از گرانی قند شدت یافته بود. به همین دلیل، او عده‌ای را به دارالحکومه فراخواند. سپس به دستور علاءالدوله، حکمران تهران، چند تن از تجار که در میان آنان سید محترم، نیکوکار و سالخورده‌ای به نام حاجی سیدهاشم قندی نیز بود، به قَلک بسته شدند. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۵) با انتشار این خبر در شهر، بازارها بسته شد و تجار و بازرگانان و کسبه به در خانه علماء رفته و مصرانه از آنها خواستند تا حکومت را تحت فشار گذارند. تعبیر شریف‌کاشانی از رفتن تجار به طرف علماء حاوی نکات بسیار مهمی به لحاظ تحولات سیاسی این دوران است. وی که ماجرای کتک خوردن تجار را يك حرکت ساختگی از سوی علاءالدوله برای تشدید تضادهای تجار و علماء با عین‌الدوله صدراعظم می‌داند، معتقد است که «تجار که به علماء مَع [همراه] بشوند، صدراعظم معزول می‌شود.» (شریف‌کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۸)

اتفاق مهم دیگر آن بود که با تجمع علما در مسجدشاه و برخورد امام جمعه با معترضان، به‌ویژه سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی سخنران مجلس، و همچنین درگیری اطرافیان

محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی، دو تن از علمای برجسته پایتخت و از رهبران حرکت‌های اعتراضی، آنان بر آن شدند تا به سوی حضرت عبدالعظیم کوچ کرده و حکومت را با جدیت بیشتری تحت فشار قرار دهند. (ناظم‌الاسلام، ۱۳۷۷: ۳۴۱) علماء به رهبری طباطبایی و بهبهانی در شوال ۱۳۲۳ هـ.ق در عبدالعظیم تحصن گزیدند. گذشت ایام بر جمعیت متحصنین افزود. هر روز دسته‌ای از طلاب به سوی عبدالعظیم می‌آمدند، این در حالی بود که تجار و بازرگانان به شدت از سوی حکومت تحت فشار قرار گرفته و دکان‌هایی که به اعتراض بسته شده بود توسط عوامل حکومت غارت شده بودند. (ملک‌زاده، ج ۱، ۱۳۵۷: ۲۴۷) عین‌الدوله در عکس‌العمل به این اقدام سیاسی، مساجد و وقفیات علماء متحصن را به امام جمعه، شیخ‌فضل‌الله، و دیگر همراهان روحانی حکومت واگذار کرد و با فرستادن امیربهادر برای دستگیری آقایان طباطبایی و بهبهانی به مقابله با متحصنین برآمد. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۲۲ و ۲۵) اما مقاومت عمومی و یکپارچگی متحصنین، همراه با حمایت‌هایی از سوی نزدیکان حکومت در تهران، نقشه‌های عین‌الدوله را با شکست مواجه کرد، تا این که شاه از معترضان خواست خواسته‌های خود را ارائه دهند. بر این اساس، متحصنین شرایط خود را برای رسیدن به مصالحه سیاسی بیان کردند که عبارت بود از: نبودن عسکرگاریچی در راه قم، بازگردانیدن حاجی میرزا محمدرضا از رفسنجان به کرمان، بازگردانیدن تولیت مدرسه خان مروی به حاجی شیخ مرتضی، روان گردانیدن قانون اسلام به همگی مردم کشور، برداشتن مسیونوز بلژیکی از سرگمرک و مالیه، برداشتن علاءالدوله از حکمرانی تهران، برداشتن تمبر مالیات از مستمری علماء، بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران که این یکی را بنا به نقل دولت‌آبادی و دوستانش در لیست متحصنین قرار دادند. (همان‌جا: ۲۴ - ۲۲) در بند چهارم درخواست‌های مهاجرین درباره عدالتخانه آمده بود «بنای عدالتخانه‌ای در ایران که در بلدی از بلاد ایران یک عدالتخانه بر پا شود که به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و به طور عدل و مساوات رفتار کنند». (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۷۷: ۳۵۸) مظفرالدین شاه در پاسخ به درخواست متحصنین در حضرت عبدالعظیم متن فرمانی را خطاب به صدر اعظم به تاریخ شهر ۱۶ ذیقعد ۱۳۲۴ ق. صادر کرد که در بخشی از آن آمده بود «ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی را برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت، از هر مقصود مهمی واجب‌تر است... البته، به همین

ترتیب کتابچه نوشته، مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را مرتب و به عرض برسانید؛ تا در تمام ولایات دایره، و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود». (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۴۶)

عدالتخانه خواهی، در حقیقت، قانون خواهی و تأسیس نهادی برای تدوین قانون و اجرای آن بود. قانون در معنای مدرن آن برای نخستین بار در رساله «تنظیمات» میرزا ملکم خان ناظم الدوله به سال ۱۲۷۵ هـ.ق مطرح شد. وی در قسمتی از این رساله در تعریف قانون می‌نویسد «هر حکمی که از حکومت صادر شود و مبنی بر "صلاح عامه" طایفه باشد و اطاعت آن "بالمساوی" بر افراد طایفه لازم بیاید، آن حکم را قانون می‌گویند». ملکم در ادامه تفاوت دو نوع پادشاهی مطلقه و معتدل [مشروطه] را در نسبت با قانون چنین بیان می‌کند «در هر حکومتی که هم اختیار وضع قانون و هم اختیار اجرای قانون در دست پادشاه است، ترکیب آن حکومت را «سلطنت مطلق» گویند مثل سلطنت روس و عثمانی و در حکومتی که اجرای قانون با پادشاه و وضع قانون با ملت است، ترکیب آن حکومت را "سلطنت معتدل" می‌نامند مثل انگلیس و فرانسه». (میرزا ملکم خان، ۱۳۲۷: ۱۵) بر این اساس باید گفت که قانون خواهی در جنبش‌های اعتراضی این دوره را باید در چنین چهارچوبی در نظر آورده و فهم کرد.

در چهارم ربیع الاول ۱۳۲۴ ق. صدر اعظم که برای اجرای فرامین شاه به هنگام پایان دادن به تحصن معترضین در عبدالعظیم زیر فشار قرار داشت، جلسه‌ای مرکب از وزراء، امرا، اعیان و اشراف به این عنوان که «می‌خواهیم در مملکت تشکیل عدالتخانه شود، چه باید کرد؟» تشکیل داد. امیر بهادر در این جلسه گفت «عدالتخانه و قانون هر چه مقرر می‌شود، باید اراده‌ی شاه را فوق آن قرار داد. باشد که اگر میل مبارک ملوکانه بر چیزی قرار گرفت، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه». این سخن به معنای پذیرش ایده‌ی «حاکمیت از طریق قانون» بود که صد البته به معنای «حاکمیت قانون و اعمال قید و بند» بر قدرت پادشاه نبود. (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۸۴) در مقابل احتشام السلطنه می‌گوید: «قانون سلب اختیار از تمام مردم می‌نماید؛ منتهی، به جهت شاه تا حدودی که قانون معین می‌دارد، ممضی خواهد بود.» گفته‌ی احتشام السلطنه ناظر به حاکمیت قانون در دولت مشروطه بود. سخن ناصرالملک در این گفتگو نیز جالب توجه است. او در میانه‌ی این دو خوانش از

دولت قانون، سخن عجیب سومی را مطرح کرده و می‌گوید «حالا برای ایران مجلس شورا لازم ندارد؛ عدالتخانه خوب است». از این گفتگوها می‌توان دریافت که در این زمان مفهوم عدالتخانه در میانه دو خوانش در هاله‌ای از ابهام قرار داشت: عدالتخانه به معنای حاکمیت از طریق قانون و حاکمیت قانون.

۲-۱- خواست مجلس ملتی (دارالشورای کبری)

سید محمد طباطبایی در چنین فضایی برای روشن کردن خواست معترضان مبادرت به ارسال نامه‌ای به صدراعظم کرد. در بخشی از این نامه تصریح شده بود که «مقصد موعود، تنظیم دیوانخانه نبود. مستدعی ما، تأسیس مجلسی ملتی است به قدر استعداد مملکت و اقتضای زمان». (شریف کاشانی، همان‌جا، ص ۶۲) شاه و اتابک که موافقتی با اعطای مجلس ملتی نداشتند، برای تبعید مخالفان اقداماتی را تدارک دیدند. روز چهارشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۴ ق. مامورین حکومت، بر حاجی شیخ محمد واعظ حمله‌ور شدند و کار به زد و خورد کشیده شد. در این میانه سید عبدالله نامی تیر خورده و کشته شد. معترضین و سیدین طباطبایی و بهبهانی در مسجد جامع تحصن کردند. عوامل حکومت روز بیستم مسجد را محاصره کردند و از رسیدن آذوقه به متحصنین جلوگیری به عمل آوردند. (همان‌جا، ص ۶۶ و ۵۷) آخر الامر، علما اعلام داشتند «حالا که سلوک پادشاه و رجال دولت با علمای ملت و رعیت به این مقام رسیده، ما هم قوه‌ی تحمل نداریم. دولت یک امنیت به ما بدهد، می‌رویم عتبات عالیات، پادشاه خود داند با رعایا». (همان‌جا، ص ۷۸)

با خروج علماء از پایتخت، بحران به اوج خود رسید. بخشی از مردم به رهبری عده‌ای از تجار در باغ سفارت انگلیس متحصّن شده (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۷۲) و بدین ترتیب دو مرکز تحصّن یکی در قم با شرکت علماء و دیگری در سفارت انگلیس با شرکت تجار و اصناف شکل گرفت. در این زمان، در گفتگویی که بین عین‌الدوله و نمایندگان تجار متحصّن در سفارت انگلیس انجام شد، مطالبی بین حاج آقامحمد معین‌التجار بوشهری و عین‌الدوله رد و بدل شد که چون حاوی نکات مهمّی است آورده می‌شود:

«عین‌الدوله می‌گوید این مردم چه می‌خواهند و چه می‌گویند ... حاج‌آقا محمد معین - التجار بوشهری می‌گویند ... مجلس می‌خواهند. عین‌الدوله می‌گوید ما که قرار مجلس را دادیم. حاج معین می‌گوید آنها مجلس مبعوثان ملی می‌خواهند از آن مجلس‌ها که در تمام دنیا معمول است. عین‌الدوله از شنیدن این سخن بسیار درهم شده سکوت می‌نماید.» (همان جا: ۷۶)

در چنین اوضاع و احوالی متحصنین، آخرین درخواست‌های خود را بدین شرح اعلام کردند: «اول، بازگشت علمای اعلام، دوم، برکناری شاهزاده اتابک، سوم، افتتاح دارالشوری، چهارم، قصاص قاتلین شهدای وطن، پنجم، عودت مطرودین [رشدیه و دیگران]». (کسروی، ۱۳۶۷: ۱۱۴) در تعاقب این تحولات، صدر اعظم عین‌الدوله به تاریخ هفتم جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق. استعفا داد و مشیرالدوله به سمت صدرات منصوب شد. پس از مذاکرات با علما در قم و صدور فرمانی از جانب شاه، متحصنین در قم و سفارت انگلیس به تحصن خود پایان دادند. فرمان مذکور توسط شاه، مبنی بر پذیرش درخواست معترضین یعنی تأسیس عدالتخانه و اعطای مشروطیت، در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق. صادر شد. در بخشی از این فرمان آمده بود «چنان مصمم شدیم که "مجلس شورای ملی"، از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف، "به انتخاب طبقات مرقومه"، در دارالخلافه تشکیل و تنظیم شود؛ که در "مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه"، مشاوره و مذاقه‌ی لازمه را به عمل آورده و به هیات وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازم بنماید.» (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۸۶)

صدور فرمان پادشاه را می‌توان در حقیقت به عنوان نخستین گام در گذار از سلطنت مستقله‌ی قدامایی به سلطنت مشروطه تلقی کرد. تشکیل مجلس منتخبان ملت و انتقال حق انحصاری صدور فرامین و قوانین حکومتی از جانب شاه به این مجلس، مهم‌ترین رخداد در مشروط‌سازی قدرت پادشاه به شمار می‌رود. پس از صدور فرمان مشروطیت، بلافاصله مجلس موقتی با شرکت اعیان، روحانیون و تجار تشکیل شد. مجلس موقتی، با نطق مشیرالدوله که پس از عزل عین‌الدوله به صدارت منصوب شده بود، گشایش یافت. وظیفه اصلی مجلس موقتی تهیه «نظامنامه انتخابات» اولین دوره مجلس شورای ملی بود. (کسروی، ۱۳۶۷: ۱۱۷) از طرف مجلس موقتی، اشخاص مطلعی مانند صنایع‌الدوله،

مخبرالدوله، مشیرالممالک و محتشم‌السلطنه مأمور شدند تا بعضی از نظامنامه‌های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و جرح و تعدیل کرده و نظامنامه انتخابات را تهیه کنند. این کار طی مدت کوتاهی صورت پذیرفت و متن نهایی برای صحنه شاه به دربار ارسال شد. این نظامنامه مردم را به شش گروه [طبقه] تقسیم می‌کرد که عبارت بودند از شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلبه‌ها، اعیان، تجار، زمینداران و فلاحین و پیشه‌وران که هر گروه به‌طور جداگانه نمایندگان خود را انتخاب می‌کردند. (کسروی، همان‌جا، ص ۱۶۷) در تعریف هریک از طبقات شش‌گانه، فارغ از سه طبقه اول یعنی شاهزادگان، علما و اعیان، ملاک‌هایی نیز تعیین شده بود. یعنی تجار به طبقه‌ای اطلاق می‌شد که «حجره و تجارت معینی داشته باشند»؛ اصناف باید «از اهل صنف و کار معین صنفی داشته باشند»؛ ملاکین و فلاحین هم «باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان قیمت داشته باشد». براساس نظامنامه، این افراد از انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم شدند: «طایفه نسوان، نابالغان، تبعه خارجه، آنها که کمتر از سی سال داشته باشند، مشهورین به فساد، ورشکستگان مالی، مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین که به مجازات اسلامی رسیده‌اند». (همان‌جا) قرار بر آن شد تا انتخابات به صورت طبقاتی انجام شود، هرچند افراد هر طبقه می‌توانستند کسانی را از طبقه دیگر به نمایندگی خود انتخاب کنند. تعداد نمایندگان مجلس ۱۵۶ نفر در نظر گرفته شده بود. از این میان، ۶۰ وکیل به پایتخت اختصاص یافته و بقیه میان ایالات و ولایات تقسیم شده بودند. شصت وکیل تهران به شرح زیر توزیع شدند: شاهزادگان و قاجاریه ۴ تن، علما و طلاب ۴ تن، تجار ۱۰ نفر، ملاکین و فلاحین ۱۰ نفر و پیشه‌وران ۳۲ نفر.

پس از تهیه نظامنامه و توشیح آن از جانب مظفرالدین‌شاه، انتخابات دوره اول مجلس مشروطه، در دهم شعبان ۱۳۲۴ هـ.ق آغاز شد. انتخابات تهران بیش از چند روز طول نکشید. فقط شاهزادگان به دلیل مخالفت با اساس مشروطیت از انتخاب نمایندگانشان خودداری می‌کردند که سرانجام با فشار شاه، آنان نیز نمایندگان خود را برگزیدند. (روزنامه مذاکرات مجلس در دوره اول تقنینیه مجلس شورای ملی: ش ۹) با پایان یافتن انتخابات تهران، اولین جلسه مجلس شورای ملی در تاریخ هجدهم شعبان ۱۳۲۴ هـ.ق در عمارت گلستان و با حضور مظفرالدین‌شاه تشکیل شد.

۴-۱- تأسیس جدید: قانون اساسی

نهضت اعتراضی سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ ه.ق را باید "انقلاب قانون اساسی" خوانی قلمداد کرد. لزوم تشکیل مجلس منتخبان ملت، در گام نخست، از این جهت واجد اهمیت بود که انتزاع حق قانون‌گذاری در کشور را از پادشاه بستاند و آن را به نمایندگان ملت واگذار کند. اکنون و در این "لحظه تاریخی" به منظور "تأسیس" نظم جدید، وجود سندی متضمن "قرار داد جدید اجتماعی" بیش و پیش از هر امری دیگری ضروری می‌نمود. بر این اساس با تشکیل مجلس، نمایندگان در نخستین اقدام خود تدوین قانون اساسی، به تعبیر آن زمان "دستور نامه اساسی"، را از دولت درخواست کردند.

طرح قانون اساسی به وسیله همان هیأتی که قبلاً قانون انتخابات و نظامنامه داخلی مجلس را نوشته بودند، آماده شد. طرح مزبور برای ارائه نظر و تنقیح نهایی به دربار رفت، ولی انجمنی که در دربار برای مطالعه طرح قانون اساسی تشکیل شده بود، دو ایراد اصلی به آن وارد کرد: یکی اختیار مجلس ملی در زمینه قانون‌گذاری و دیگر مصون بودن نمایندگان اولین دوره مجلس از انحلال، در ضمن دربار به تأسیس مجلس سنا اصرار می‌ورزیدند. ولیعهد هم که در این ایام به پایتخت آمده بود جزء سردسته مخالفین درباری با قانون اساسی قرار داشت. به هر حال به دلیل همین مسائل، دربار در باز فرستادن طرح قانون اساسی به مجلس، مسامحه می‌کرد. (براون، ۱۳۳۸: ۱۳۰) بالاخره بر اثر فشارهای مجلس و سخنرانی‌های تند نمایندگان، دربار مجبور شد تا طرح قانون اساسی را پس از انجام اصلاحاتی به مجلس ارسال کند. طرح قانون اساسی در سه جلسه نهم، یازدهم و سیزدهم ذیقعد ۱۳۲۴ ه.ق در مجلس مورد بحث و انتقاد قرار گرفت. توجه مجلس معطوف به اصلاحاتی بود که توسط دربار در اصل طرح صورت گرفته بود. این اصلاحات عبارت بودند از:

۱. انشای کلیه قوانین با نظر مجلس ملی و سنا متساویاً صورت می‌پذیرد و حال آن که در اصل طرح «مختار بودن مجلس در کلیه انشای قوانین» آمده بود.
۲. شاه حق انحلال مجلس و ترخیص نمایندگان را دارد. در حالی که در اصل طرح، بنا به اصرار نمایندگان، موکلین دوره‌ی اول مستثنی شده بودند.^۱

^۱. واقعیت این است که در شناختن حق انفصال، محمدعلی میرزا پافشاری داشت.

۳. در اصل یازدهم طرح پیشنهادی آمده بود که نمایندگان مجلس سوگند می‌خورند که نسبت به متبوع و معظم خود اعلیحضرت شاهنشاهی راستگو و صادق باشند، نسبت به اساس سلطنت خیانت نکنند. این عبارت از سوی مجلس مورد اعتراض واقع شد و بدین ترتیب اصلاح گردید که «مادامی که دولت علیه و پادشاه متبوع ما با مقتضیات این نظامنامه همراهی و مساعدت داشته و از اساس مجلس را تقویت فرمایند، ما نیز نسبت به سلطنت اعلیحضرت خیانت ننموده و نسبت به متبوع معظم خود، صادق و راستگو باشیم.»

موارد اختلاف میان دربار و مجلس ملی را باید ناشی از تلاش دو نیروی «استبداد» و «مشروطه» دانست. مستبدان می‌کوشیدند قانون اساسی به گونه‌ای تنظیم شود که، اولاً، از قدرت و اختیارات مطلق شاه کاسته نشود و، ثانیاً، مجلس ملی تنها مرجع قانونگذاری نباشد و با تشکیل مجلس سنا، مستبدان نیز در نظام نوین از جایگاه ساختاری محکمی برخوردار باشند. (روزنامه مذاکرات مجلس در دوره اول تقنینیه مجلس شورای ملی: ش ۱۶-۱۷، کسروی، ۱۳۶۷: ۱۸۷، ملک‌زاده، ۱۳۵۷: ۴۰۹-۴۰۸). اما مشروطه‌خواهان تلاش می‌کردند قانون اساسی به گونه‌ای تدوین شود که آزادی‌ها و حقوق ملت به رسمیت شناخته شود و مجلس ملی به عنوان تنها مرجع قانونگذاری عمل کند، بدون آنکه جایگاه ساختاری و قانونی مستبدان در نظام نوین تثبیت گردد.

سرانجام، در تاریخ چهاردهم ذی‌العقده ۱۳۲۴ ق، اولین قانون اساسی مشروطه که دارای پنجاه و یک اصل بود توسط مظفرالدین شاه توشیح شد. در این قانون اساسی، قوانین مربوط به نحوه تشکیل، اعضاء، حدود وظایف و اختیارات مجلس شورای ملی و مجلس سنا، مورد توجه قرار گرفته بود و در مورد بسیاری از موضوعات دیگر مانند حدود اختیارات شاه، تکلیف قوای سه‌گانه کشور و ... سخنی به میان نیامده بود. با این حال، در اصول پانزدهم تا سی و یکم، اختیارات پادشاه در حوزه قانونگذاری به صراحت در اختیار نمایندگان ملت گذاشته شده بود. مهمترین این اختیارات بدین شرح بود: کلیه قوانینی که برای تشیید [بنا کردن] مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه‌ها لازم است، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد (اصل ۱۶)؛ تسویه امور مالییه جرح و تعدیل بودجه، تغییر در وضع مالیات‌ها و رد و قبول در عوض و فروعات

همچنان ممیزی‌های جدیدی که از طرف دولت اقدام خواهد شد، مورد تصویب مجلس خواهند بود (اصل ۱۸)؛ مواردی که قسمتی از عایدات یا دارایی دولت و مملکت منتقل یا فروخته می‌شود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت، لزوم پیدا می‌کند، به تصویب مجلس شورای ملی خواهد رسید (اصل ۲۲)؛ بدون تصویب مجلس شورای ملی امتیاز تشکیل کمپانی و شرکت‌های عمومی از هر قبیل و به هر عنوان از طرف دولت داده نخواهد شد (اصل ۲۳)؛ استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود (اصل ۲۵)؛ مجلس در هر حال نقضی در قوانین یا مسامحه در اجرای آن ملاحظه کند به وزیر مسئول در آن کار اخطار خواهد کرد. وزیر مزبور باید توضیحات لازمه را بدهد (اصل ۲۷)؛ اعضای مجلس شورای ملی باید رد یا قبول مطلب را صریح و واضح اظهار بدارند و احدی حق ندارد ایشان را تحریض یا تهدیدی در دادن رأی خود نماید، اظهار رد و قبول اعضای مجلس باید به شیوه‌ای باشد که روزنامه‌نویس و تماشاچی هم بتواند ادراک کند، یعنی باید آن اظهار به علامات ظاهری باشد، از قبیل اوراق کبود و سفید و امثال آن (اصل ۳۸).

آن‌چه از مفاد اصول قانون اساسی مستفاد می‌شود، این امر است که مجلس ملی عهده‌دار اداره کشور و مسئول واقعی شمرده شده است. کلیه قوانین مملکتی اعم از قوانین مالیاتی، سیاسی، اقتصادی به عهده مجلس گذاشته شده بود، همچنان که استقراض دولتی و تشکیل کمپانی و شرکت‌های عمومی نیز با تصویب مجلس ممکن می‌شد. به عبارت دیگر حدود اختیارات مجلس به گونه‌ای تنظیم شده بود که دولت نتواند بدون جلب نظر آن تصمیم کلیدی و مهمی را اتخاذ کند.

۵-۱- متمم و منازعه بر سر اختیارات پادشاه

مظفرالدین شاه قاجار چند روز پس از امضای قانون اساسی در ذیقعه ۱۳۲۴ ق بدرود حیات گفت و فرزند وی محمدعلی میرزا در ذیحجه همان سال تاجگذاری کرد و دوران پادشاهی وی رسماً آغاز شد. در واقع این انتقال قدرت، آغاز مرحله‌ای بود که در آن هنوز ساختار حقوقی مشروطه تثبیت نشده و ذهنیت سیاسی سلطنت مطلقه در برابر نظم جدید پارلمانی مقاومت می‌کرد. اولین تقابل میان محمدعلی شاه با نمایندگان مجلس زمانی روی داد که او در ابتدای سلطنتش سعی کرد اعتبار حقوقی فرمان مشروطیت را با این برهان

که مظفرالدین شاه دستخط مشروطیت را در بیماری و ناهوشیاری امضا کرده، مورد تهدید قرار دهد. در همین ارتباط محمدعلی شاه توسط عمویش کامران میرزا نامه خیلی محرمانه‌ای به دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله، پزشک مظفرالدین شاه نوشت و از وی خواست که به صراحت بنویسد که «امضای شاه پدرمان در روزهای آخر حیات مخدوش است و در حال عادی نبودند تا حقیقت مکشوف شود و این خدمت بزرگ شما منظور خواهد بود». دکتر اعلم‌الدوله که خود از طرفداران مشروطه بود، زیر بار نرفت، اگرچه محمدعلی شاه بارها و بارها وی را برای تصدیق نظر خودش تحت فشار قرار داد. محمدعلی شاه در جریان تاجگذاری خود نیز نمایندگان مجلس را دعوت نکرد و به قول کسروی «صنیع‌الدوله و سعدالدوله را به نام اعیانی خوانده و به نام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را نخوانده بودند. از همین جا سهش محمدعلی میرزا درباره مشروطه و مجلس نمودار می‌شد». (کسروی، ۱۳۶۲: ۱۴۵)

این نوع رفتارها نشان می‌دهد که سلطنت جدید در آغاز کار، هنوز مشروطه را به‌عنوان یک محدودکننده حقوقی قدرت خود به رسمیت نشناخته بود و در نتیجه تضاد میان «مشروعیت سنتی سلطنت» و «مشروعیت قانونی مجلس» به‌تدریج آشکار شد. نمایندگان مجلس با این برخوردهایی که از جانب شاه و اطرافیانش ظهور کرد، دریافتند که بر سر حقوق اساسی ملت، باید شاه و اطرافیانش را تحت فشار قرار دهند. از همین رو مجلس از وزیر دارایی، ناصرالملک، خواست تا جهت ادای پاره‌ای توضیحات به مجلس بیاید. اما وزرا معتقد بودند که در این باره نظر صریحی در قانون اساسی وجود ندارد و به این وسیله از آمدن به مجلس خودداری می‌کردند. فشارهای مجلس بالاخره دولت را مجبور کرد تا ناصرالملک را جهت ادای توضیحات به مجلس بفرستد. ناصرالملک در برابر سؤال سعدالدوله که مسأله مسیو نوز و مسئولیت وی را پرسیده بود، این پاسخ را داد که «مطلبی که راجع به من باشد، در جوابش حاضرم.» مجلسیان از این پاسخ برآشفتن و لذا نامه‌ای را به صدراعظم نوشتند که «وزیران را به مجلس بشناسان و زمینه کار و اندازه پاسخ‌دهی هر یکی را روشن گردان.» (همان: ۲۰۷)

در این مرحله می‌توان مشاهده کرد که یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام جدید، ابهام حقوقی در حدود مسئولیت قوه مجریه در برابر مجلس بود؛ ابهامی که عملاً به منازعه‌ای

اساسی تبدیل شد. کشمکش مجلس و حکومتی که حاضر نبود حقوق اساسی ملت را به رسمیت بشناسند، بالا گرفت و سرانجام دولت ضمن معرفی هیأت وزیران دو لایحه «نظامنامه مجلس سنا» و «امتیازنامه بانک ملی» را نیز برای تصویب به مجلس تقدیم کرد. در جریان مذاکرات مجلس با نماینده دولت معلوم شد که محمدعلی شاه قصد پذیرفتن مجلس را ندارد. در همین زمان، نمایندگان آذربایجان با مشیرالدوله صدراعظم ملاقات کردند و «مستشارالدوله از وی سؤال کرد که فرمانی که به ملت داده شده است، مشروطیت است یا غیر آن؟ مشیرالدوله گفت: نه، مستشارالدوله گفت: پس دولت آب در گوش ما کرده است». (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۲: ۱۷۸) انتشار این اخبار، عکس‌العمل بدی در بین مشروطه‌خواهان داشت. به خصوص در تبریز شورشی عظیم به پا شد. اعتراض در پایتخت هم صورت پذیرفت. مردم تهران در صحن مجلس گرد آمده بودند و حمایت خود را از مجلس اعلام می‌داشتند. در رشت نیز جنبش‌هایی به طرفداری از مجلس برپا شد. در این میان مذاکرات فراوانی بین نمایندگان دولت و مجلسیان انجام گرفت که در تمامی آن‌ها نمایندگان دولت از پذیرفتن «مشروطه» خودداری می‌کردند. محمدعلی شاه که انتظار این مقاومت گسترده را از سوی مردم نداشت، به ناچار عقب‌نشینی کرد و با امضای فرمانی «مشروطه بودن» رژیم سیاسی کشور را مورد تأکید قرار داد و درخواست‌های دیگر مانند عزل مسیو نوز را نیز پذیرفت. (کسروی، ۱۳۶۲: ۲۲۵) این عقب‌نشینی نشان‌دهنده این است که در این مقطع، قدرت سیاسی هنوز کاملاً تثبیت نشده و میزان موفقیت هر یک از طرفین در گرو فشار اجتماعی و سیاسی مستقیم بوده است، نه صرفاً قواعد حقوقی تثبیت‌شده. این رویارویی آغازین، دو نتیجه در برداشت که توجه به آن‌ها بسیار مهم است: اول آن‌که، مجلسیان دریافتند که شاه چندان قائل به مشروطیت نیست و تمامی تلاش خود را برای رویارویی با آنان به کار خواهد برد. دوم آن‌که، آن‌ها بر کاستی‌های قانون اساسی واقف شدند. به هر حال، برای رفع نواقص و تکمیل قانون اساسی، قرار شد تا کمیسیونی مرکب از سعدالدوله، حاج امین‌الضرب، حاج سیدنصرالله تقوی، محقق‌الدوله، صدیق حضرت، میرزا صادق‌خان مستشارالدوله و تقی‌زاده تشکیل شود. آن‌ها موظف شدند متمم قانون اساسی را تهیه کنند. (ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش اول، ۱۳۶۲: ۶۱۳) کار این

کمیسیون سه ماه به طول انجامید و سرانجام پس از مطالعه و دقت فراوان، مجموعه مواد متمم قانون اساسی تدوین و برای تصویب به مجلس تقدیم شد. (همان جا، ضمائم)

در واقع تدوین متمم قانون اساسی را می‌توان نقطه‌ای دانست که در آن تلاش شد این تعارض میان سلطنت و مجلس از سطح کشمکش سیاسی به سطح تنظیم حقوقی قدرت منتقل شود و ساختار جدیدی از توزیع اقتدار سیاسی ایجاد شود. نکته بسیار مهم و محوری که در تحلیل متمم قانون اساسی باید مدنظر قرار داشت، این نکته است که جوهر متمم قانون اساسی، به قول آدمیت، مسأله «توزیع و تنظیم قدرت سیاسی» بود و بر این اساس، فلسفه سیاسی مشروطه پارلمانی که در متمم قانون اساسی پیشنهاد شده بود، حکومت انتخابی بود. در متمم قانون اساسی، روابط سلطنت با دستگاه قانون‌گذاری و اجرایی قانون تا حدود زیادی مشخص شده بود. در واقع تفکیک حکومت از سلطنت، جوهر متمم قانون اساسی بود. زیرا در متمم تصریح شده بود که «قوای مملکت ناشی از ملت است». بر این اساس است که می‌توان بر تفاوت جوهری سلطنت مشروطه در نظم جدید با سلطنت مستقله‌ی قدمایی تأکید ورزید، زیرا در نظام جدید، قوای مملکت از «ملت» ناشی می‌شود و نه از شخص سلطان. بنابراین در سطح نظری، این تحول به معنای گذار از حاکمیت فردی به حاکمیت ملت و کاهش جایگاه سلطنت از یک نهاد تصمیم‌گیر به یک نهاد نمادین و محدودشده در چارچوب قانون اساسی بود.

علاوه بر این، همان‌گونه که در اصل بیست‌وهشتم متمم تصریح شده بود، قوای ثلاثه شامل مقننه، قضائیه و اجرائیه همواره «از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود». مفاد این اصل نیز یکی از مبانی اساسی سلطنت مشروطه را بیان می‌کرد؛ بدین معنا که اختیاراتی که در نظام سلطنت مستقله قدمایی به‌طور کامل در اختیار شخص پادشاه قرار داشت، می‌بایست میان قوای سه‌گانه تفکیک و توزیع شود. اصل مهم دیگر متمم در زمینه مشروط‌سازی قدرت سلطان، ناظر به منشأ حق سلطنت بود که مطابق اصل سی‌وپنجم، آن را «ودیع‌ای از طرف ملت به شخص پادشاه» می‌دانست. در صورتی که این حق در سلطنت مستقله‌ی قدمایی از جانب خدا به سلطان تفویض می‌شد. در اصل سی و نهم نیز بر این معنا تأکید شده و در تسلسل منطق حقوقی تصریح شده بود که «هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی‌تواند جلوس کند، مگر این که قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی

و مجلس سنا و هیأت وزرا سوگند بخورد که نگهبان قانون اساسی باشد و برطبق آن سلطنت نماید. «تعیین تکلیف نهایی جایگاه حدود اختیارات پادشاه و مشروط [محدود] سازی قدرت وی با تصویب اصل چهل و چهارم صورت گرفت و به وضوح بر تفکیک «سلطنت» از «حکومت» تأکید شد. در این اصل آمده بود که «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است، وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلس هستند». قابل ذکر است که وقتی احتشام السلطنه رئیس مجلس وقت، متمم را برای تصویب و توشیح محمدعلی شاه به او داد، شاه با کمال تعجب از وی پرسید «چطور من مسئولیتی ندارم؟ من بایستی رعایای خود را مثل شبانی که گوسفندان را هدایت و نگهداری می‌کند، سرپرستی کنم. رئیس مجلس توضیح داد که قانون اساسی، حدود اختیارات پادشاه را معین کرده است.» (احتشام السلطنه، ۱۳۶۲: ۶۱۱-۶۱۲) این پرسش شاه نشان‌دهنده شکاف عمیق میان درک سنتی از سلطنت و منطق جدید قانون اساسی است که در آن، مسئولیت‌پذیری از شخص شاه حذف و به نهادهای پاسخگو منتقل شده بود.

در پی این تحولات کابینه مشیرالدوله که دیگر تاب مقاومت در برابر کشمکش «سلطنت» و «مجلس» را نداشت، در ششم صفر ۱۳۲۵ ق استعفا کرد. در همین زمان، گفت و گوی آمدن میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم، امین السلطان، از سوی هواخواهان وی و بعضی عناصر درباری و اطرافیان محمدعلی شاه به میان آمد. دولت‌آبادی دو تن از رجال سیاسی آن روز را به عنوان هواخواهان امین السلطان و تلاشگران بازگشت وی، نام می‌برد. یکی مهدی قلی‌خان مخبرالسلطنه و دیگری حاجی حسین آقا امین‌الضرب. او همچنین آقا سیدعبدالله بهبهانی را نیز همراه اینان می‌داند. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۱۸) محمدعلی شاه و اطرافیان وی که در پی شکست مرحله اول، به دنبال راهی برای مقابله با مجلس ملی می‌گشتند، امین السلطان را که روزگاری صدراعظم پدر بزرگ مستبد او، یعنی ناصرالدین شاه بود، بهترین عنصر برای این نبرد یافتند. به این ترتیب به امین السلطان که در این زمان در خارج از کشور به سر می‌برد، دستور بازگشت به ایران داده شد.

توانایی امین السلطان در اداره امور کشور، در مجموع، اکثریت مجلس را قانع کرد که شاید با حضور این صدراعظم کارکشته، هم اوضاع آشفته کشور سامان یابد و هم کوشش‌های محمدعلی شاه علیه مشروطه با تدبیری مهار شود. به هر حال پس از

رأی‌گیری، مجلس با اکثریت ۷۷ رأی موافق در برابر ۴ رأی مخالف و ۹ رأی ممتنع، با آمدن امین‌السلطان موافقت کرد. امین‌السلطان در بدو ورود به پایتخت يك سره به دربار رفت و پس از مذاکره با شاه پست ریاست وزرایی را پذیرفت. (کسروی، ۱۳۶۲: ۲۵۵)

امین‌السلطان در نخستین اقدام به همراه کابینه خود به مجلس آمد و در سخنرانی‌اش، حمایت دولت را از مشروطه و مجلس شورا بیان داشت و تعهد کرد تا تمامی تلاش خود را مصروف تحکیم مبانی مشروطیت کند. وی در بخشی از نطق خود خطاب به نمایندگان گفت: «ما هم که وزرا هستیم، معاهده نمودیم که با اساس این کنستی‌توسیون همراه باشیم و احکام او را اجرا داریم.» (مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه، جلسه مورخ ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵)

امین‌السلطان که در کشمکش میان محمد علی شاه و مجلس و تشکل‌های سیاسی گیر افتاده بود، اقداماتی را برای بهبود روابط دربار و مجلس به عمل آورد؛ ولی به ناگاه توسط یکی از اعضای جریان رادیکال انجمن سیاسی در مقابل مجلس کشته شد. یحیی دولت‌آبادی روایت کرده است، امین‌السلطان به دست «عباس آقای صراف تبریزی که جزو انجمن فداییان بود، کشته شده است». (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۴۲) قتل امین‌السلطان، حادثه مهمی در این زمان بود. خشونت به عنوان ابزار سیاسی خودنمایی کرد و دولت دربار به هراس افتادند. البته قرائنی در دست است که شخص محمد علی شاه از قتل اتابک چندان ناراحت به نظر نمی‌رسید. (همان‌جا: ۱۴۵)؛ آن هم به این دلیل که انحلال دولت وی را که به نحوی سعی در حفظ مجلس و سلطنت داشت، نقطه پایان روش مسالمت‌آمیز با مجلس می‌پنداشت. در همین زمان رهبری مجلس تغییر کرد و به جای صنیع‌الدوله، احتشام‌السلطنه به ریاست انتخاب شد. شاه برای رئیس‌الوزرایی از میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله دعوت کرد اما وی نپذیرفت. سراغ ناصرالملک فرستاد؛ او هم از قبول ریاست دولت استنکاف کرد. يك هفته‌ای بدون هیأت دولت گذشت و سرانجام مشیرالسلطنه به ریاست وزرا انتخاب شد. مجلس پس از بروز مناقشاتی با مشیرالدوله عزم خود را برای کنار گذاشتن کابینه جزم کرد و احتشام‌السلطنه از شاه خواست که کابینه را تغییر دهد. سرانجام با اصرار احتشام‌السلطنه، ناصرالملک در ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ ق. ریاست وزرایی را پذیرفت. (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۲: ۶۲۵) در همین زمان بر اثر فشار مجلس و نیروهای

مشروطه‌خواه، متمم قانون اساسی به توشیح محمدعلی شاه رسید. شاه به مجلس آمد و سوگند وفاداری خورد و ظاهراً تفاهمی میان مجلس و دربار پدید آمد. (همان‌جا: ۶۱۴) در مجموع، این روند نشان می‌دهد که تثبیت نظام مشروطه نه یک فرایند خطی و آرام، بلکه نتیجه مجموعه‌ای از کشمکش‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی بود که در آن، محدودسازی قدرت سلطنت همواره با مقاومت و بازتفسیر همراه می‌شد.

۲- معضله‌ی حقوق اساسی در فرایند مشروط‌سازی قدرت پادشاه

۲-۱- ایده‌ی حقوق ملت

برای نخستین بار، گفتگو درباره‌ی «حقوق ملت» در ایران خود را در رسائل دوره‌ی ناصری آشکار ساخت. در ابتدا میرزا ملکم خان در قانون اساسی پیشنهادی خود در رساله «تنظیمات» به وجوهی از آن پرداخت. وی در بند سوم از قانون اساسی پیشنهادی خود، عنوانی را با نام «قانون سیم بر حقوق ملت» قرار داد. این قسمت شامل هشت فقره و بدین قرار بود: «قانون در کل ممالک ایران در حق جمیع افراد رعایای ایران "حکم مساوی" دارد؛ هیچ شغلی و هیچ منصب دیوانی موروثی نیست؛ آحاد رعایای ایران جمیعاً در مناصب دیوانی "حق مساوی" دارند؛ از رعایای ایران هیچ چیز نمی‌توان گرفت مگر به "حکم قانون"؛ هیچیک از رعایای ایران را نمی‌توان حبس کرد مگر به حکم قانون؛ دخول جبری در مسکن هیچ رعیت ایران جایز نخواهد بود مگر به حکم قانون؛ "عقاید اهل ایران آزاد" خواهد بود؛ و مالیات هر ساله به حکم قانون مخصوص گرفته می‌شود.» (ملکم، رسائل، ص ۲۶) در این قانون اساسی پیشنهادی که حدود نیم قرن پیش از مشروطه تدوین شده بود، چندین «حقوق» اساسی برای رعایای ایران مورد تأکید قرار گرفته بود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بود از مساوت در برابر قانون و آزادی عقیده.

میرزا یوسف مستشارالدوله حدود بیست و اندی سال بعد از رساله تنظیمات میرزا ملکم خان، با تألیف رساله «یک کلمه» گام مهم بعدی را در توصیف حقوق ملت در نظام جدید سیاسی مغرب زمین برداشت. این رساله که در اصل ترجمه و تالیفی از مقدمه قانون اساسی ۱۷۸۹ م. انقلاب فرانسه بود، به صورتی مشروط و ناظر به محدودیت‌های وضعیت خاص ایران، موضوع حقوق ملت را صورت بندی کرده بود. وی پس از تأکید بر نظم قانون بنیاد، به سراغ ترجمه‌ی مقدمه قانون اساسی فرانسه و تطبیق آن با مبانی اسلام رفت.

مستشارالدوله در رساله‌ی مذکور، ذیل فصل «در حقوق عامه فرانسه» به توضیح «اصول کبیره‌ی اساسیه‌ی فرانسه» در بیست و یک فصل پرداخت. در میان این اصول، شماری ناظر بر حقوق اساسی ملت بود که عبارت بودند از "مساوات" در محاکمات در اجرای قانون؛ "حریت" [آزادی] شخصی؛ امنیت فردی؛ آزادی تشکیل تشکّل‌ها و احزاب؛ آزادی سیاسی؛ عدم شکنجه و تعذیب و آزادی شغل. (مستشارالدوله، ۱۳۲۷، ق: ص ۱۱۸-۲۰) در فاصله این سال‌ها تا وقوع نهضت مشروطیت، درباره‌ی ایده‌ی حقوق ملت، اندیشه‌های دیگری نیز از جانب برخی از منورالفکران در قالب رساله و مقالات منتشر در جراید آن روزگار به رشته‌ی تحریر درآمد.

مشروطیت رخداد مهمی بود که شرایط را برای تأسیس قرارداد جدید اجتماعی فراهم آورد و در جریان تدوین متمم قانون اساسی بود که «حقوق ملت» به مثابه بخشی از سند قرارداد جدید اجتماعی رسمیت یافت. «ملت بنیان‌گذار» در قانون اساسی مشروطه‌ی پارلمانی، سِمَت «مرجعیت» یافت. این امر بدان معناست که ملت در جایگاه بنیانگذار و مؤسس نظم جدید سیاسی قرار می‌گیرد و از این رهگذر می‌توان گفت که ملت بنیان‌گذار، چنان‌چه در قانون اساسی مشروطیت از این حق برخوردار شده است، موقعیت مرجعیت در برقراری نظم را به دست می‌آورد. اولین «حق» از جمله حقوق ملت بنیان‌گذار در قرارداد جدید اجتماعی، حق «تأسیس» نظم بود که در قالب حق قانون‌گذاری در قانون اساسی رسمیت پیدا کرد. این حق در متمم به گونه‌ای تثبیت شد که مرجعیت مطلق پیشین که در آن پادشاه مالک الرقاب و صاحب حق الهی بود را نسخ کرد و ملت را در جایگاه مرجعیت تامه‌ی سیاسی قرار داد.

۲-۲- نوع‌شناسی ایده‌های موافق و مخالف حقوق ملت

اکنون زمان آن رسیده بود که ملت بنیان‌گذار، حقوق شهروندی و صاحب خانگی خود را نیز معین و تثبیت گردانند. اما برقراری این بخش از حقوق ملت در عمل با چالش‌های سخت و دشواری روبرو شد. در یک طبقه‌بندی کلان، می‌توان ایده‌های معطوف به حقوق ملت [حقوق اساسی] را در چند گونه از یکدیگر تفکیک کرد: طرفداران روایت لیبرالی از حقوق ملت؛ مخالفان سنت‌گرای حقوق ملت؛ طرفداران سوسیال‌دموکرات حقوق ملت؛ و در نهایت، قائلان به حقوق ملت مشروط به حدود شرعی.

۲-۲-۱- ایده لیبرالی

روایت لیبرالی از حقوق ملت در آثار گوناگونی که منورالفکران این دوره به رشته ی تحریر درآورده‌اند، بازتاب یافته است. محمد علی فروغی در رساله‌ی «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دولت»، که همان اوان مشروطیت تدوین شده بود، یکی از مهم‌ترین شارحین این روایت قلمداد می‌شود. باید توجه داشت که فروغی در این رساله، اصول مشروطه‌ی پارلمانی و حقوق و آزادی‌های مدنی شهروندان را از طریق ترجمه و تألیف منابع فرنگی که در اختیار داشته است، تدوین کرده و از این جهت مبدع و نظریه پرداز «تأسیس» در معنای دقیق آن به حساب نمی‌آید. همچنین وی در این رساله چهار چوب حقوقی نظام دموکراسی پارلمانی را به تصویر می‌کشد که تا حدود زیادی برگرفته از نوعی قرائت لیبرال دموکراسی غربی است.^۱

فروغی بحث خود را در این رساله با تعریف حقوق اساسی آغاز کرده و چنین می‌گوید «علم حقوق که در معنی دانش سیاست مُدن باشد، الزم و اهم فنون است، زیرا که بدون دانستن این علم و فن، احدی به درستی از عهده رتق و فتق امور مملکت برنیاید و پیشرفتی چنان که باید و شاید ننماید. و چون کار ملک و ملت مختل ماند، کار دنیا بی‌سامان خواهد بود و اختلال کار این جهان، البته اسباب اغتشاش کار جهان دیگر خواهد شد. حقوق داخلی عمومی چند شعبه است که شعبه اول آن اساس دولت را معین می‌کند و حدود آن را تحدید می‌نماید. این شعبه را حقوق اساسی _Droit Constitutionnel_ می‌گویند. به عبارت آخری حقوق اساسی با قانون اساسی شعبه‌ایست از حقوق داخلی که شکل دولت و اعضاء رئیسه آن را تعیین می‌کند و اندازه اختیارات ایشان را نسبت به افراد ناس معلوم می‌نماید.» (فروغی به نقل از رسایل مشروطه، غلامحسین زرگری نژاد، ۱۳۸۷: ۷۸۲) وی در ادامه به نسبت دولت مشروطه و حقوق اساسی پرداخته و می‌گوید «اکنون باید دانست که ترتیبات سابق الذکر برای مشروطه بودن دولت کفایت نمی‌کند؛ و شرط دیگر هم لازم است به این معنی که دولت نباید مختار باشد که هر قسم قانونی می‌خواهد وضع کند و

^۱ - تقریباً همزمان با رساله محمد علی فروغی رساله‌ی دیگری نیز کم و بیش با همین مضمون و جهت‌گیری لیبرالی توسط میرزا منصور خان منصورالسلطنه منتشر شد که برای جلوگیری از تکرار در متن صرفاً به رساله فروغی استناد می‌شود. برای اطلاع بیشتر از محتوای رساله نگاه کنید به: میرزا منصورخان منصورالسلطنه، حقوق اساسی یا اصول مشروطه، ناشر مولف، تهران ۱۳۲۷ق..

باید مقید به بعضی قیود و حدود باشد». وی در توضیح این قیود تصریح می‌کند که «افراد ناس بالفطره و بالطبع بعضی حقوق عمومی دارند که دولت باید آنها را رعایت کند به طوری که وضع قوانین و اجرای آنها منافی حقوق مزبوره نشود، زیرا که بنای دولت برای حفظ همین حقوق نهاده شده و اگر غیر از این کند از وظیفه خود خارج و متعدی شده است. پس هیچ قانونی صحیح و موافق عدالت نخواهد بود، مگر این که منافی حقوق افراد ملت نباشد و حدی برای رعایت حقوق افراد نمی‌توانتصور کرد مگر به سبب دو امر، یکی این که اجرای حق یک نفر مضر و منافی اجرای حق دیگری نباشد و دیگر این که در بعضی مواقع نفع عموم، مقدم بر نفع خصوص است.» (همان جا: ۸۳۰)

او بر این اساس، حقوق عمومی ملت را تحت دو عنوان آزادی‌های مدنی و مساوات معلوم می‌دارد. وی در بیان معنای آزادی می‌گوید که «شخص اختیار داشته باشد هر کاری را که میل داشته باشد بکند به شرط آن که ضرری به دیگران وارد نیابد... حدود و قیود مذکور به توسط قوانین معین می‌شود و قانون نباید منع کند، مگر آنچه را که واقعاً برای هیأت اجتماعیه مضر باشد و هیچ کس نباید دیگری را به ارتکاب عملی که به موجب قانون ممنوع است مجبور نماید. نباید تصور کرد که قید قانون مردم را از آزادی محروم می‌نماید، بلکه وجود قانون برای حصول آزادی لازم است». به گفته ی وی حصول آزادی برای ملت «موقوف به داشتن بعضی اختیارات است» و اصول آن عبارتست از «اختیار نفس، اختیار مال، اختیار منزل، اختیار کار و پیشه، اختیار عقاید، اختیار طبع و اظهار افکار، اختیار اجتماع و تشکیل انجمن، اختیار تعلیم و تعلم و تربیت، اختیار عرض». (همان جا: ۸۳۱) در این رساله درباره ی آزادی عقیده گفته شده است که هر فردی قادر باشد «هر نوع عقیده در امور سیاسی و دینی و غیرها داشته باشد» و مهم‌تر آن که «بتواند آنها را اظهار کند و کسی حق نداشته باشد متعرض او شود یا او را مجبور به قبول عقیده دیگر نماید یا بعضی حقوق را از او سلب کند». فروغی در ادامه تصریح می‌کند که لازمه وجود آزادی عقیده این است که «شخص هر دین و مذهبی که دارد، بتواند بدان عمل کند و کسی حق ممانعت نداشته باشد». (همان جا، ص ۸۳۵) وی در بیان اشکال دیگر آزادی‌های مدنی، به آزادی نشر اشاره کرده و آن را «یکی از حقوق شریفه انسان» می‌داند که علاوه بر مطلوبیت بالذات، از آن نظر که برای حفظ سایر حقوق، اهمیت اساسی دارد، بسیار جدی تلقی می‌کند. زیرا به گفته ی

او «اگر انسان بتواند افکار خود را اظهار کند و مطالب خویش را به طبع برساند هرگاه حقوق و اختیارات او پایمال شد به توسط تقریر و تحریر و اوراق مطبوعه شکایت می‌کند و مطالبه حقوق خویش را می‌نماید.» (همان‌جا: ۸۳۶)

وی در ادامه‌ی حقوق اساسی ملت، به بنیاد دوم تحت عنوان «مساوات» می‌پردازد. او در توضیح اصل اساسی مساوات می‌گوید که مقصود از آن «یکسان بودن حقوق عموم ناس است» یعنی این که «قانون درباره همه کس یکسان باشد و برای هیچ کس استثنا و مزیت قرار داده نشود و اگر هم تفاوتی در میان مردم گذاشته شود، محض مصلحت و خیر عموم باشد». فروغی برای معلوم داشتن مساوات در معنای برابری در ادامه تصریح می‌دارد که «مساوات حقوق غیر از مساوات احوال است و این نوع مساوات صورت گرفتن نیست. زیرا که مردم بالفطره و بالطبع از حیث قوه و توانایی و قابلیت و اخلاق و خیالات تفاوت دارند و این اختلافات ناچار منجر به اختلاف احوال می‌شود». بر این اساس، او مساوات حقوق را در چهار شعبه یعنی مساوات در مقابل قانون، مساوات در مقابل محاکم عدلیه، مساوات در مشاغل و مناصب، مساوات در مالیات از یکدیگر متمایز می‌کند. (همان‌جا: ۸۴۰)

۲-۲-۲- مخالفان سنت‌گرا

گزارش‌های تاریخی بیانگر این امر است که برخی از روحانیان صاحب نام به هنگام طرح و تصویب مواد مربوط به حق ملت، خصوصاً دو عنوان آزادی و مساوات در کمیسیون مخصوص تدوین متمم، به مخالفت با آن پرداخته و مفاد این اصول را با مبانی اسلام متعارض دانستند. این امر، مهم‌ترین چالشی بود که علاوه بر کشمکش‌های سیاسی، درگیری‌های خونباری را نیز به دنبال آورد. دو اصل برابری یا مساوات آحاد ملت در برابر قانون و آزادی‌های مدنی، بیش‌ترین منازعات فکری و سیاسی را به خود اختصاص داد.

گروهی از روحانیان به رهبری شیخ فضل‌الله نوری، از علمای صاحب نام پایتخت، تحت عنوان "مشروع‌خواهی" به مخالفت با تصویب این اصل پرداختند. در خوانش مشروع‌خواهان، مقصود از اصل مساوات نه برابری در برابر قانون، بلکه برابری حقوقی قلمداد می‌شد؛ از این‌رو، پذیرش چنین اصلی را در مابینتی آشکار با مبانی دیانت اسلام می‌دانستند. برای اطلاع از جوهر منازعات فکری مخالفان حقوق ملت بر اساس روایت

مدرنیته سیاسی، در اینجا، دو رساله و روزنامه شیخ فضل الله نوری، مبنای بررسی و تحلیل قرار داده شده است.

یکی از مهم‌ترین نقدها بر مشروطیت و دو اصل بنیادین «مساوات» و «آزادی» به‌مثابه حقوق اساسی ملت، از منظر مشروعه‌خواهی در رساله‌ی «تذکره‌الغافل و ارشادالجاهل» منسوب به شیخ فضل الله نوری صورت‌بندی و بیان شده است. مدعی نویسنده رساله بر این چند مبنا استوار شده است: اول آن که، «قانون‌گذاری» به دلایل متقن شرعی «حصر در حدود الهی و شرعی است و هرگونه جعل و انشاء قانون خارج از حدود شرعی توسط افراد بشر، نافی خاتمیت و به حکم قانون الهی کفر است». دوم این که، تأسیس نهاد مجلس شورای ملی به منظور تدوین قوانین جاریه‌ی مملکت خلاف شرع است. به گفته او «این دارالشوری که مردم خواستند منعقدش نمایند و از روی موافقت باطباع با اکثریت آرا تعیین قانون کنند. اگر مقصودشان جعل قانون جدید بود، چنان‌که این هیأت را مقننه می‌خواندند، بی‌اشکال تصدیق به صحت آن منافات با اقرار نبوت و خاتمیت و کمال دین داشت؛ و اگر مقصود جعل ترتیب قانون موافق شرع بود، اولاً آن‌که ابداً ربطی به آن جماعت نداشت... و ثانیاً آن‌که عمل به استحسان^۱ عقلی است و حرام.» (نوری، ۱۳۶۲: ۵۸) آزادی قلم و زبان نیز از دیگر موضوعاتی است که مؤلف «تذکره‌الغافل» به آن حمله کرده و می‌گوید که از جهات کثیره، منافی با قانون الهی است. وی در جای دیگری از این رساله می‌نویسد «بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف یعنی نوع انسان است و تو به قرآن قسم خورده‌ای که همراهی با مساوات کنی و بنای آن بر آزاد نبودن قلم و لسان است.» (همان‌جا: ۶۵) وی در جای دیگری مستقیماً آزادی قلم و بیان را مورد حمله قرار می‌دهد و آن را «از جهات کثیره منافی با قانون الهی» قلمداد می‌کند. از نظر نویسنده، فایده‌ی آزادی قلم و بیان این است که «فرق ملاحده و زنداقه بتوانند نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوايح بدهند و سب مومنین و تهمیت به آن‌ها بزنند و القاء شبهات در قلوب صافیه عوام بیچاره بنمایند». وی سپس برای اثبات نظر خود به مطالب جراید، بدون ذکر یک نمونه یا مآخذ معتبر، اشاره کرده و می‌نویسد «کدام جریده نوشته شده که مشتمل بر طعن به اسلام و اسلامیان نبود. کدام اداره بود که جریده اش خالی از کفر بود؟ اگر آن اساس حریت

^۱. ترجیح دادن حکم خاص بر حکم کلی به دلیل مصلحت یا عقلانیت.

نبود، جمال زندیق [سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی] و آن فخر الکفر مدلس و اخوهی آن‌ها اینهمه کفریات در منابر و مجامع و جرائد نمی‌گفتند». (همان جا: ۶۰) وی در ادامه‌ی ذکر شواهد خود در نشریات می‌گوید «اگر اعطائی حریت نشده بود آن خبیث در محضر عمومی این همه انکار ضروری [دین] نمی‌کرد و... آن مرتد نمی‌نوشت که اصول دین دو است: "توحید" یعنی اتحاد و اتفاق؛ و "عدل" یعنی مساوات و... اگر حریت نبود آن خبیث نمی‌نوشت که قانون قرآن امروز ما را کافی نیست، باید سی هزار حکم جعل کنیم تا اداره‌ی امروزه‌ی ما را کافی باشد.» (همان جا) صاحب رساله، سپس اصل مساوات در برابر قانون را مورد حمله قرار می‌دهد و آن را از این جهت که با شرع، که ضاله و مضله و فرقه امامیه در آن مساوی نیستند، تناقض دارد باطل می‌داند. (همان جا: ۵۹) وی در توضیح نظر خود می‌گوید «اگر مساوات نبود آن زنداقه چند نفر مسلم را به لوٹ قتل یک نفر گبر با سوء حال نمی‌کشتند... و عدل اسلامی را که اساسش بر اختلاف حقوق است بین افراد مخلوق خواهان باشد. بلی حمایت عدل به معنی مساوات و حریت را که قوام حقیق ظلم به این دو امر است، خواهد نمود چنان که کرد.» (همان جا: ۶۳-۶۲) عبارت آخری نویسنده در مابینت با اصول حقوق ملت، آزادی و مساوات، در این عبارت با بیان تبّلغی و تهیجی اینطور گفته شده است که «بنای احکام قرآن بر اختلاف در حقوق اصناف بنی نوع انسان است و تو [مقصود نمایندگان مجلس است] به قرآن قسم خورده‌ای که همراهی مساوات کنی و بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است و تو قسم خورده‌ای که همراهی کنی با آزادی دادن به آن‌ها.» (همان جا: ۶۵).

رساله‌ی بعدی مخالفان حقوق ملت در روایت مدرنیته‌ی سیاسی، به نام «حرمت مشروطه» شناخته می‌شود. این رساله نیز نگاشته‌ی شیخ فضل‌الله نوری است. رساله با طرح یک پرسش آغاز می‌شود: دلیل موافقت اولیه با نهضت مشروطیت و مخالفت بعدی شما با آن چیست؟ شیخ سرتاسر رساله را به پاسخ گفتن به این پرسش اختصاص داده است که بخش‌های مرتبط به حقوق ملت آن، به اختصار بیان می‌شود. او در توضیح دلایل مخالفت خود، سخن را با اختلاف بر سر لزوم نظامنامه [قانون اساسی] و قانون‌نویسی آغاز می‌کند. وی «وکالت» یا همان نمایندگی را چنانچه «ناظر به امور عرفی باشد، مستلزم این ترتیبات دینی» نمی‌داند و اگر «مقصود امور شرعیه عامه باشد این امر را راجع به ولایت» می‌داند. (همان جا: ۱۰۴) وی سپس به گزارش تاریخی مربوط به گفتگوی اعضای

کمیسیون تدوین متمم می‌پردازد که در یکی از جلسات موضوع مساوات مورد بررسی قرار گرفته است. او در گزارش خود می‌گوید «نظرم است در وقت تصحیح در باب این ماده [اصل مساوات] یک نفر که از اصول هیات معدود بود گفت به داعی، که این ماده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند، دول خارجه ما را مشروطه می‌شناسند و اگر این ماده نباشد، لکن تمام مواد باقیه باشد، ما را به مشروطگی نخواهند شناخت. فوری در جواب او گفتم فعلی الاسلام السلام و برخاستم و گفتم جالسین بدانید مملکت اسلامیّه مشروطه نخواهد شد زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.» (همان‌جا: ۱۰۷) توضیحات بعدی نویسنده به روشنی آشکار می‌کند که مقصود گوینده در جلسه کمیسیون از مساوات را به برابری حقوقی حمل کرده است و نه برابری در مقابل قانون. نویسنده در بخش دیگری از رساله به آزادی قلم و مطبوعات می‌پردازد و این اصل را موجب جایز بودن بسیاری از «محرّمات ضروری الحرّمه» می‌پندارد. (همان‌جا: ۱۰۹)

علاوه بر این، مخالفان سنت‌گرا طی مدتی در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند نامه‌ها و روزنامه‌جاتی را در نشر آراء خود منتشر می‌کردند که در آنها نیز بر حقوق ملت مطابق قانون اساسی می‌تاخندند. به طور مثال در یکی از این مکتوبات آمده بود «این مجلسی که می‌بینید که در تحت استیلاء و استبداد لامذهبان و آزادی طلبان واقع شده است و مجاری آن را مستقیماً بر سیاق پارلمنت‌های اروپا اداره می‌کنند، آیا مجلس امر به معروف است... آیا به واسطه ی نشر دادن مزدکیان عصر، کلمه آزادی را در این مملکت تحریات و تهتکات مردم تا چه اندازه افزوده است... و اهل ذمه را بر مطالبه‌ی به مساوات با مسلمین تشجیع نمی‌نمایند؟» (همان‌جا: ۲۸۷) در مطبعه‌ی دیگری از متحصنین با ذکر شعارهای سالگرد مشروطیت می‌گوید «[شرکت کنندگان] تهنیت و تبریکی گفتند بدین کلمه که زنده باد آزادی، پاینده باد مشروطه... و در بالای سر درب مجلس به خط جلی نوشته بودند که زنده باد برادری و برابری... و زنده باد مساوات.» (همان‌جا: ۲۹۷) و در مکتوب دیگر آمده بود «معلوم نشد اجازت حریت از کدام کتاب آسمانی اخذ نمودند و به کدام پیغمبر مرسل این مسئله وحی فرموده آیا این کلمه مشثومه آزادی را در کدام مدرسه وینه و پاریس تدریس نموده و این متاع با آب و رنگ را از کدام مغازه‌ی اروپ به چنگ آورده

که چون مار خوش خط و خال ولی گزنده و قتال به مردم بیچاره ایران فروخته.» (همان‌جا: ۳۱۸)

به این ترتیب می‌توان گفت که نهایت مدعای مشروعه‌خواهان وجود تعارض ذاتی بین اصول مشروطیت و مبانی شرعی بود. بالاخره با گذشت چندی از نشر متمم قانون اساسی، مشروعه‌خواهان وارد میدان مبارزه با آن شدند. در تاریخ ۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ هـ.ق، شیخ فضل‌الله نوری، سید علی‌آقای یزدی و سید محمد یزدی، جمعی را در میدان توپخانه به دور خود گرد آوردند و به گفته‌ی شریف کاشانی «متذکر به این کلام: ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم و محمد! و اسلام! و دین! داد از غریبی دین مسلمانان! مشروطه کفر است؛ منافعی مسلمانی است. مشروطه‌خواهان بابی هستند و این تعابیرات بابی‌ها است.» (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۴۶) در این تجمع عنایت‌الله خان نامی که نوکر عزیز خان خواجه بود، به سید علی‌آقای یزدی که روی توپ در میدان نشسته بود و مشغول بدگویی نسبت به مشروطه و مجلسیان بود، اعتراض کلامی کرد که یکی از متحصنین «با ششلول به او حمله کرد، یک گلوله به او زد و مردم رجاله بر سر او ریختند، شکم او را پاره کردند، جسد او را به درخت آویختند و پسر نقیب‌السادات با قلم تراش چشم‌های او را بیرون آورد.» (همان‌جا: ۱۴۷) این جریان‌ها با اعتراض گسترده طرفداران مشروطه و انجمن‌های سیاسی تهران و ولایات روبرو شد و دربار نگران از تند شدن اعتراضات دستور جمع‌آوری متحصنین را صادر کرد. شیخ فضل‌الله و پیروانش برای مقابله راه دیگری را در پیش گرفته و پس از چندی در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شدند. از سوی دیگر، محمدعلی شاه و درباریان‌ش که متمم قانون اساسی را نافی استبداد مطلقه می‌دانستند، با شعار شریعت‌خواهی همراه گشتند. شاه عنوان کرد که تا علمای نجف صحت شرعی این قوانین را تأیید نکنند، وی از امضای آن خودداری خواهد کرد. مشروطه‌خواهان که این وضعیت را به زیان جنبش و مجلس نوپای ملی می‌دانستند، تمام تلاش خود را برای حل مسالمت‌آمیز این مشکل به کار بستند، تا این‌که با گنج‌اندیدن اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله در متمم قانون اساسی، تا حدودی از شدت بحران کاسته شد. در اصل دوم متمم قانون اساسی که براساس پیشنهاد شیخ فضل‌الله نوری و البته با برخی اصلاحات به تصویب رسید، تصریح شده بود که «در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفت با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین

موضوعه با قواعد اسلامی برعهده علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهم بوده و هست.»
(ناظم السلام، همان‌جا، پیوست)

۳-۲-۲- موافقان مشروط

گروه طرفداران مشروط حقوق ملت نیز در مقام تبیین و دفاع از اصول حقوق ملت مبادرت به تهیه رسائل متعددی کردند.^۱ شیخ محمد اسماعیل محلاتی غروی در رساله «اللثالی المربوطه فی وجوب المشروطه» از جمله عالمان این گروه محسوب می‌شود که در رساله‌ی مذکور طی دوازده بند، نقدهای مشروعه‌خواه مشروعه‌خواهان را بر مشروطه طبقه‌بندی کرده و به هر کدام پاسخی متناسب داده است. چند بند از این رساله به دفاع از حقوق ملت اختصاص دارد.

وی با تفکیک حریت و آزادی در دو مقام، یعنی؛ حریت از قید استبداد و آزادی از رقیت و عبودیت خداوند، به دفاع از حریت نوع اول پرداخته و می‌گوید مردم باید «در حقوق مملکتی خود آزاد باشند که مصالح و مفاسدی که راجع به آن‌ها به توسط امناء خود ملحوظ نمایند و در تحت قانون منضبط درآورند.» (زرگری نژاد، ج ۲، ۱۳۸۷: ۲۳۹) وی در ادامه به آزادی فکر و بیان می‌پردازد و این اصل را چنین تفسیر می‌کند که این حق مربوط به «امور سیاسیه ملکیه و مصالح و مفاسد راجعه به مملکت» است، (همان‌جا: ۲۴۲) مهم‌ترین رساله در دفاع از حقوق ملت مشروط به حدود شرعی را مجتهد نام‌دار این عصر، میرزا محمد حسین نائینی، با نام «تنبيه الامه و تنزيه المله» به رشته‌ی تحریر درآورد. وی فصل چهارم این رساله را به «ذکر جمله از وساوس و شبهات القائیه و رفع آن‌ها» اختصاص داده است. میرزای نائینی به مغلطه‌ی اول با عنوان «مغلطه راجعه به اصل مبارک حریت» می‌پردازد. وی حریت مد نظر خود را «تحصیل آزادی از این اسارت و رقبت» مبتنی بر سلطنت تملیکیه می‌داند که در حقیقت آن نوع از سلطنت «اغتناب رقاب ملت است در تحت تحکیمات خودسرانه» و نه «از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب.» (همان‌جا: ۴۴۵-۴۴۶) وی در ادامه به اصل مساوات می‌پردازد و مقصود از آن را این می‌داند که «هر حکم قانونی در مرحله اجرا نسبت به مصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود». او همچنین مساوات به معنای قبول «عناوین اولیه مشترکه بین عموم اهالی مانند

^۱ -برای اطلاع از مهم‌ترین رسائل این گروه از طرفداران مشروط حقوق ملت نگاه کنید به: غلامحسین زرگری نژاد، رسائل مشروطیت، ج دوم، انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران ۱۳۸۷.

امنیت بر نفس و عرض و مال و مسکن و عدم تعرض بدون سبب و تجسس نکردن در خفایا و حبس و نفی نکردن بی‌موجب و ممانعت نداشتن از اجتماعات مشروعه^۱ را مطابق عقاید اسلامی شمرده و از آن دفاع می‌کند. (همان‌جا: ۴۴۹) وی در ادامه تصریح می‌کند که «قانون مساوات در تساوی اهل مملکت فقط نسبت به قوانین موضوعه برای ضبط اعمال متصدیان است و نه رفع امتیاز کلی فی مابین آنها.» (همان‌جا: ۴۵۱)

نمایندگان مجلس در دفاع از متمم بارها وارد گفتگوی مکتوب با مشروعه‌خواهان شدند. به طور مثال، آنها در پاسخ به نامه‌ی مشروعه‌خواهان به مجلس، متن مکتوبی را در سوم شعبان ۱۳۲۵ هـ.ق تهیه و ارسال کردند که در بخشی از آن درباره‌ی اصل آزادی [حریت] آمده بود «مراد از حریت، حریت در حقوق مشروع و آزادی در بیان مصالح عامه است... نه حریت از باب ادیان باطله و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه است که هر کس آنچه بخواهد بگوید و به موقع اجرا بگذارد.» (زرگری نژاد، ج ۱، ۱۳۸۷: ۵۱)

۴-۲-۲- موافقان رادیکال

پیروان اندیشه سوسیال-دموکراسی را می‌بایست در قلمرو هواخواهان رادیکال حقوق ملت قرار داد. اگر برابری را پایه اساسی اندیشه سوسیال-دموکراسی قلمداد کنیم، طرفداران این اندیشه در مدرنیته‌ی سیاسی از ایده‌ی «برابری در حقوق برابر»، فارغ از جنسیت، قومیت، طبقه، دین و مذهب، دفاع می‌کردند. و بر این اساس، آنها حقوق شهروندی [حقوق بشر] را برای تمامی شهروندان ایران مساوی و برابر می‌دانستند. علاوه بر این در سیاست نیز به جدایی دین از سیاست باور داشتند. تا جایی که به برابری خواهی در مدرنیته‌ی سیاسی مربوط می‌شد، میان ایده سوسیال-دموکراسی و لیبرالی از حق ملت اشتراکات اصولی وجود داشت، زیرا هر دو به اصول حقوق بشر در تأسیس سیاسی جدید باور داشتند.^۱

از نظر تاریخی سوسیال دموکرات‌های ایرانی عمدتاً، تحت تأثیر سوسیال دموکراسی روسیه قرار داشتند، هر چند نشانه‌هایی از تأثیرپذیری از سوسیال دموکرات‌های اروپایی را نمی‌توان از نظر دور داشت. سوسیال دموکرات‌های ایرانی در آغاز، در قالب گروه‌های

^۱ - برای اطلاع از مبانی اندیشه سوسیال دموکرات‌های ایرانی نگاه کنید به: شاکری، خسرو، پیشینه‌های اقتصادی و اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی، انتشارات اختران، تهران ۱۴۰۲ و همچنین رواسانی، شاپور، نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، انتشارات چاپخش، تهران ۱۳۶۳.

کوچک پراکنده عمدتاً در شهرهایی مانند تبریز، رشت، مشهد و برخی شهرهای کوچک این مناطق هسته‌هایی را تشکیل داده بودند. سوسیال دموکرات‌های ایرانی دائماً بر این امر تأکید داشتند که «ملت عموماً متساویاً حکومت دارند.» (اتحادیه، ۱۳۶۱: بخش مرام‌نامه حزب دموکرات)

روزنامه‌ی «صور اسرافیل»^۱ به سردبیری میرزا جهانگیرخان شیرازی، در دوره‌ی مجلس اول، از این اندیشه‌ی رادیکال درباره‌ی حقوق ملت دفاع می‌کرد. صور اسرافیل شعار خود را بر مبنای سه‌گانه‌ی «حریت، مساوات و اخوت» یعنی همان شعار انقلاب فرانسه قرار داده بود. در سرمقاله دوم این جریده بحث حقوق در معنای مدرن مورد توجه قرار گرفته بود. در قسمتی از این سرمقاله آمده بود که «در هیئت وجود، موالید ثلثه هم تمام به تکالیف خود عمل می‌کنند و هم از اختیارات خود صرف نظر نمی‌نمایند... اما مردم بدبخت ایران برای این که "آدم" باشند و استیفای "حقوق آدمیت" کنند، منتظرند مجدداً جبرائیل از آسمان نازل شود. فلان مجتهد اجازه بدهد و فلان پادشاه امضا نماید... در تمام دنیا مواد این کنترات [قرار داد] طبیعی را در روی یک پارچه سفال، یک قطعه سنگ، یک پاره پوست و یا یک دسته کاغذ بی‌ترتیب یا با ترتیب مخصوص تدوین کرده و اسمش را حقوق آدم گذاشته‌اند». مفهوم «کنترات» یا قرارداد، گرانیگاه امر تأسیس در نظم جدید، نکته مهمی است که در اینجا، مورد تأکید قرار گرفته است. (صوراسرافیل، شماره ۲) و در جایی دیگری تصریح می‌شود که سلطنت در نظم مبتنی بر قرارداد «از جنس قراردادهای بین انسانی [است] و تخلف از شروط، منتج خلع او از سلطنت می‌باشد». (همان‌جا، غره محرم ۱۳۲۷: ۴) همچنین در یکی از مقالات این جریده با ذکر ممالک آزاد گفته شده است که «تمام امور از کلی و جزئی، مفصل و مختصر منوط به میل و اراده‌ی ملت است، زیرا که دولت خود نماینده و کارگذار ملت می‌باشد و کاری ندارد جز مصالح همان هیئت ملتی که نماینده آن گشته و بنابراین باید در همه جا رای آن هیئت را ملحوظ دارد». (همان‌جا، شماره ۳۱) در جریده‌ی صور اسرافیل علاوه بر تأکید بر آزادی‌های سیاسی و مساوات بر نوعی برابری اجتماعی - اقتصادی نیز تأکید شده است. به طور مثال دهخدا در سلسله مقالاتی

^۱ - برای اطلاع بیشتر در باره صور اسرافیل نگاه کنید به: صور اسرافیل: نامه آزادی، سهراب یزدانی، نشر نی، تهران

بر لزوم اصلاحات ارضی در چهارچوب برابری می‌پردازد. در قسمتی از یکی از این سلسله گفتارها آمده است که «در دنیا به همان درجه که تمدن به وسیله آزادی‌های سیاسی و ملائمت [سازگاری] امور روحانی [فکری-فرهنگی] پیش می‌رود، به همان درجه نیز قید قوانین موضوعه عده‌ی سرمایه‌داران بزرگ و ملاکین عمده را زیاد کرده و به سلطه و اقتدار اغنیا و محرومی فقرا کمک می‌نماید.» (همان‌جا، شماره ۲۹) نویسنده در ادامه حاکمیت قانون بدون اصلاح اجتماعی و نوعی برابری اقتصادی را ناکافی قلمداد کرده و می‌گوید «قانون در ضمن هزاران فوائد عام المنفعه بلاشک تسلط اغنیا، عبودیت فقرا و اجتماع اموال هیئت را در مراکز معین محافظت کرده آقایی یک قسمت و بندگی قسمت دیگر را ابدی می‌کند.» (همان‌جا، ص ۲) به گفته یزدانی، چنین فهمیده می‌شود که آبخشور فکری دهخدا در مقالاتی که ذکر آن رفت، اندیشه «قرارداد اجتماعی» باشد. از نظر یزدانی، مفاهیم قرارداد اجتماعی و حقوق طبیعی که دهخدا آن را به کار می‌گیرد، در آثار متفکران اروپایی سده‌ی هفدهم مانند توماس هابز و جان لاک و سده‌ی هجدهم مانند روسو و منتسکیو پرورده شده بود. (یزدانی، ۱۳۸۶: ۱۰۰)

همانطور که از گزارش خوانش‌های مختلف از حقوق ملت و چالش‌های آن در هنگامه‌ی تصویب متمم قانون اساسی مستفاد می‌شود، بر سر حقوق ملت و تفسیر و تأویل آن اختلافات بسیار جدی وجود داشت. با این حال، در متمم قانون اساسی فصل مربوط به حقوق ملت به تصویب نمایندگان رسید و پس از منازعات و درگیری‌هایی محمدعلی شاه نیز بر پذیرش آن گردن نهاد و رسمیت یافت. پرسش مهمی که اکنون باید به آن پرداخت عبارت از این است که در میانه‌ی این چالش‌های فکری بر سر حقوق ملت چگونه قرائتی مورد پذیرش قرار گرفت و جنبه‌ی قانونیت یافت و این صورت از کدام ویژگی‌ها و ممیزات حقوقی برخوردار بود؟

برای پاسخ گفتن به پرسش‌های کلیدی مذکور، نخست باید بر اصول ناظر بر حقوق ملت در متمم مروری داشت. برابر متمم، حقوق ملت ایران در ۱۷ اصل بیان شد. که اهم آن به این قرار بود: اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود (اصل هشتم)؛ افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد، مگر بحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می‌نماید (اصل نهم)؛ هیچ کس را نمی‌توان از محکمه‌ای که باید درباره او حکم کند

منصرف کرده مجبوراً به محکمه دیگر رجوع دهند (اصل یازدهم)؛ حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود، مگر به موجب قانون (اصل دوازدهم)؛ منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است در هیچ مسکنی قهراً نمی‌توان داخل شد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده (اصل سیزدهم)؛ عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است، ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود نشردهنده یا نویسنده برطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع [پخش‌کننده] از تعرض مصون هستند (اصل بیستم)؛ انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل بنظم نباشند در تمام مملکت آزاد است ولی مجتمعی با خود اسلحه نباید داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر می‌کند باید متابعت نمایند اجتماعات در شوارع و میدان‌های عمومی هم باید تابع قوانین نظمیه باشند. (اصل بیست و یکم) (ناظم الاسلام، همان‌جا، بخش ضمائم)

از بررسی مفاد این اصول، چند نکته مهم را می‌توان نتیجه گرفت: نخست آن که، در اصول حقوق ملت، آزادی‌های مدنی به رسمیت شناخته شده است. دوم آن که، مرز آزادی‌های مدنی، عدم تعرض به حقوق دیگران و عدم مبادینت با دیانت و شرع اسلام دانسته شده است. سوم آن که، تفکیک روشنی میان برابری در حقوق و برابری حقوقی صورت گرفته است و قانون تنها برابری در مقابل قانون را به رسمیت شناخته است. علاوه بر این، در اینجا می‌توان مرزبندی گفتمانی متمم را با ایده‌ی لیبرالی و سوسیال دموکرات مشاهده کرد. در حقیقت، رسمیت یافتن حقوق ملت در راهبرد مشروط‌سازی قدرت پادشاه در چهارچوب اقتضائات و محدودیت‌های ناشی از انطباق با فقه ممکن و میسر شده است.

نتیجه‌گیری

جنبش اعتراضی سال‌های ۵-۱۲۸۴ ش در ایران، نشانه‌ی یک «تحول دورانی» بود؛ گذار از دوران بلند سلطنت مستقله‌ی مالک‌الرقابی به سلطنت مشروط و مقید. این گذار، دست کم در سطح حقوقی، در زمانه‌ای صورت گرفت که گفتار مدرنیته‌ی سیاسی در مغرب زمین به عنوان بدیل، خود را موجه ساخته بود. همانطور که در متن توضیح داده شد، این گذار چه در سطح گفتار سیاسی و چه در سطح تجربه‌ی تاریخی در ایران، به یک باره رخ نداد. اولین گفتار سیاسی مشروط‌سازی قدرت سلطان در قالب الگوی حکمرانی سلطنت مطلق منتظم صورت بندی شد و در بیش از یک دهه نیز برای تحقق آن کوشش‌هایی صورت گرفت که در مجموع با شکست روبرو شد. بنابراین، تنها جنبش‌های اعتراضی سال‌های پیشین بودند که توانستند حکومت را به پذیرش ایده‌ی مشروط شدن قدرت پادشاه وادار کنند. در هسته‌ی اولیه راهبرد مشروط‌سازی قدرت پادشاه، ستاندن قدرت قانونگذاری از نهاد سلطنت و واگذاری آن به نهاد جدید التأسيس مجلس شورای ملی [مجلس منتخبان ملت] قرار داشت. سند تأسیسی قانون اساسی این مهم را میسر کرد. ولی قانون اساسی در تدوین حدود قلمرو اختیارات دیگر پادشاه و حقوق ملت، و نه رعایای خیل سلطانی، دچار کمبودهای جدی بود. تدوین متمم قانون اساسی را در این چهار چوب باید مورد توجه قرار داد. در متمم تعاریفی از حدود اختیارات پادشاه به دست داده شد که عملاً پادشاه را به یک مقام تشریفاتی و سمبل سیاسی نظام حکمرانی مبدل می‌کرد. در نتیجه‌ی این تصمیمات قانونی، پادشاه از سلطان صاحب فرمان به شاهی که فرامین مصوب مجلس را برای اجرا توشیح می‌کرد و اختیاری برای مخالفت با آن نیز نداشت، شناخته می‌شد. البته پادشاه نیز می‌توانست لوایحی را برای تصویب به مجلس پیشنهاد کند، ولی این تنها مجلس بود که اختیار انحصاری تصویب قانون را بر عهده داشت. پادشاه حتی در راستای مواد قانونی مصرح در متمم، دیگر ریاست بر قوه ی مجریه را نیز که در قانون اساسی اول از آن برخوردار بود، از دست داد. زیرا بر اساس متمم، این مجلس بود که می‌بایست با پذیرش دولت پیشنهادی شاه موافقت می‌کرد و عدم اظهار تمایل مجلس به منزله‌ی عزل دولت تلقی می‌شد. با این حال، هر چند در اینجا ابهامات حقوقی وجود دارد، اجرای این بخش از اختیارات و حقوق مجلس در مقام عمل با چالش‌هایی مواجه شد که از

جمله‌ی آن‌ها می‌توان به منازعات میان محمدعلی شاه، رئیس‌الوزرا و مجلس بر سر لزوم پاسخ‌گویی وزرا به مجلس اشاره کرد.

در جریان مشروط‌سازی قدرت پادشاه، موضوع مهم دیگری نیز آشکار شد: مسأله‌ی حقوق ملت به عنوان شهروندان این نظم جدید سیاسی. چالش بر سر حدود حقوق ملت، مبین وجود گرایش‌های فکری-سیاسی مهمی در میان صفوف مشروطه‌خواهان بود. مشروعه‌خواهی مهم‌ترین چالشی بود که در بحث تعیین حدود حقوق ملت، شکاف پنهان را آشکار کرد. البته روایت‌های لیبرالی و سوسیال دموکراسی نیز سویه‌ای دیگر این شکاف را نشان دادند. به هر روی، در نهایت این موازنه قوای سیاسی طرفین منازعه بود که صورت حقوقی محصل حدود حقوق ملت را در سند متمم رقم زد. در تأسیس نظام جدید سیاسی مشروطگی، حقوق ملت با تحفظ نسبت به محدودیت‌های ناشی از مرزهای روایت فقهی پذیرفته شد.

فهرست منابع

فارسی

۱. دهخدا، میرزا علی اکبرخان و صور اسرافیل، میرزا جهانگیرخان (۱۳۶۱) صور اسرافیل (دوره کامل) تهران: نشر تاریخ ایران.
۲. آل داوود، سید علی (۱۳۸۳) قانون یا سیرت ناصری؛ رساله‌ای کهن در حقوق اساسی و اداری ایران.. مجله کانون وکلا، ش ۱۸۴-۱۸۵.
۳. اتحادیه، منصوره (۱۳۶۱). مرامنامه و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران. تهران: نشر تاریخ ایران
۴. اتحادیه (نظام‌مافی)، منصوره (۱۳۸۱). پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره‌های یکم و دوم مجلس شورای ملی). چاپ نخست. تهران: نشر تاریخ ایران.
۵. موسوی، سید محمد مهدی (۱۳۶۲). خاطرات احتشام السلطنه.. چاپ دوم. تهران: زوار.
۶. آدمیت، فریدون (۱۳۸۷). مجلس اول و بحران آزادی: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. چاپ دوم. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۷. ارسطو (۱۳۷۱). سیاست. ترجمه حمید عنایت. چاپ سوم. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۸. آفاری، ژانت (۱۳۸۵). انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵-۱۲۹۰). (ترجمه رضا رضایی. تهران: بیستون.
۹. براون، ادوارد (۱۳۳۸). انقلاب ایران. ترجمه احمد پژوه، تهران، انتشارات معرفت، چاپ اول.
۱۰. توسی، خواجه نظام‌الملک. ۱۳۱۱. سیرالملوک (سیاستنامه). به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
۱۱. حائری، عبدالهادی. ۱۳۹۹. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
۱۲. دولت‌آبادی، یحیی. ۱۳۶۲. حیات یحیی ج. ۲. چاپ چهارم. تهران: عطار و فردوسی.
۱۳. رواسانی، شاپور. ۱۳۶۳. نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران. تهران: چاپخش.
۱۴. روزنامه مذاکرات مجلس شورای ملی، بی تا. دوره اول تقنینیه. تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
۱۵. زرگری‌نژاد، غلامحسین. ۱۳۸۷. رسایل مشروطیت ج ۱ و ۲. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۶. سعدی. ۱۴۰۳. کلیات. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: کتاب پارسه.

۱۷. شاکری، خسرو. ۱۴۰۲. پیشینه‌های اقتصادی و اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال‌دموکراسی. تهران: اختران.
۱۸. شریف کاشانی، محمد مهدی. ۱۳۶۲. وقایع اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. چاپ اول. تهران: نشر تاریخ ایران.
۱۹. طباطبایی، سید جواد. ۱۳۹۹. ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت. تهران: مینوی خرد.
۲۰. غزالی، محمد. ۱۳۶۱. نصیحه الملوک. تصحیح و حواشی جلال الدین همایی. تهران: بابک.
۲۱. فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۶. شاهنامه. دفتر یکم. به تصحیح جلال خالقی مطلق. به کوشش احسان یارشاطر. نیویورک: Bibliotheca Persica.
۲۲. فوکویاما، فرانسیس. ۱۳۹۶. نظم و زوال سیاسی. ترجمه رحمن قهرمانپور. تهران: روزنه.
۲۳. فیرحی، داود. ۱۳۹۹. آستانه تجدد: در شرح تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله. تهران: نشر نی.
۲۴. کرمانی، ناظم الاسلام. ۱۳۷۷. تاریخ بیداری ایرانیان. بخش دوم. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: پیکان.
۲۵. کسروی، احمد. ۱۳۶۲. تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.
۲۶. کسروی، احمد. ۱۳۶۷. تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.
۲۷. مجتبیایی، فتح‌الله. ۱۳۹۹. شهر زیبای افلاطون و شهریاری آرمانی در ایران باستان. تهران: هرمس.
۲۸. محیط مافی، هاشم. ۱۳۶۳. مقدمات مشروطیت. به کوشش مجید تفرشی و جواد جان‌فدا. تهران: فردوسی.
۲۹. مخبرالسلطنه، مهدیقلی‌خان. ۱۳۶۲. گزارش ایران. چاپ دوم. تهران: نقره.
۳۰. مستشارالدوله، یوسف. ۱۲۲۵ ق. رساله موسوم به یک کلمه. تهران: بی‌نا.
۳۱. ملکزاده، مهدی. ۱۳۵۷. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. جلد اول. چاپ دوم. تهران: علمی.
۳۲. ملکم‌خان، میرزا. ۱۳۲۷. مجموعه آثار. تدوین و تنظیم محمد محیط طباطبایی. تهران: علمی.
۳۳. میرزا منصورخان (منصورالسلطنه). ۱۳۲۷ ق. حقوق اساسی یا اصول مشروطه. تهران: ناشر مؤلف.
۳۴. نوری، شیخ فضل‌الله. ۱۳۶۲. مجموعه رسائل، اعلامیه‌ها و مکتوبات (رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل). به کوشش محمد ترکمان. تهران: خدمات فرهنگی رسا.

۳۵. یزدانی، سهراب. ۱۳۸۶. صوراسرافیل: نامه آزادی. تهران: نی.

انگلیسی

1. Bayat, Mangol. 1991. Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909. New York: Oxford University Press.